

سپیری در نثر دری افغانستان

داکتر سید علی رضوی غزنوی

اشاره:

استاد دانشمند و نویسنده توانا آقای داکتر سید علی رضوی غزنوی که اکنون حدود شصت و پنج سال عمر دارد، در روستایی از ولسوالی جفتوی غزنی در یک خانواده مذهبی و روحانی دیده به جهان گشود و در کودکی خواندن و نوشتن را در مسجد و مکتب محل آموخت. در آغاز جوانی به کابل هجرت کرد و در آنجا با همکاری برادر بزرگش، ضمن ادامه تحصیل و آموزش زبان انگلیسی و عربی در حد عالی، در وزارت مطبوعات نیز به عنوان کاتب مشغول به کار شد و پس از فراغت از صنف ۱۲، در دانشکده ادبیات و علوم بشری کابل مشغول تحصیل گردید و با موفقیت این دوره را به پایان رسانید و به حیث استاد در دانشگاه کابل به تدریس پرداخت. استاد رضوی در کنار تحصیل و تدریس در مطبوعات و حرکت فرهنگی کشور نیز سهم بارز داشت، مدتی به عنوان مدیر مجله معروف آریانا و همچنین یکی از نویسندگان آریانا دائرة المعارف، به تحقیق و پژوهش پرداخت.

استاد رضوی به خاطر علاقه شدید به تحصیل، در مقطع فوق لیسانس دانشکده ادبیات و علوم انسانی ایران در مشهد پذیرفته شد و پس از ختم این دوره، برای تحصیل در مقطع دکترا به دانشگاه تهران آمد و رساله دکترای خود را بنام «نثر دری افغانستان» به انجام رساند که در سال ۱۳۵۷ این رساله در ۱۲۰۰ نسخه توسط انتشارات «بنیاد فرهنگ ایران» در تهران به چاپ رسید و اکنون بکلی نایاب است.

استاد رضوی علاقه داشت که در رشته الهیات نیز ادامه تحصیل دهد که متأسفانه به خاطر تحولات انقلاب اسلامی در ایران و همچنین وقوع کودتای خلقی‌ها در افغانستان از این هدف باز ماند و در سال ۱۳۵۹ خانواده ایشان در اثر اختناق حاکم در کابل، افغانستان را ترک کرده و به پشاور آمدند و استاد نیز از ایران عازم پاکستان شدند و چون در پاکستان زمینه تحصیل برای فرزندان ایشان

وجود نداشت، عازم آمریکا شدند و اکنون سالهاست که در کالیفورنیای آمریکا اقامت دارند و گهگاهی در جراید و نشرات افغانی همچون: امید، خراسان، کاروان و غیره مقالات و تحلیلهایی از ایشان به چاپ می‌رسد.

در سال گذشته طی تماس مکاتبه‌ای که توسط سرور ارجمند جناب آقای استاد محقق افشار با استاد رضوی برقرار گردید، پیشنهاد شد که مقدمه ایشان در کتاب «نثر دری افغانستان» مجدداً در مجله «سراج» چاپ شود، ایشان هم لطف کردند با ارسال نامه‌ای ضمن ابراز خرسندی، موافقت خود را با تجدید چاپ آن اعلام کردند. ما ضمن تشکر از استاد دانشمند جناب آقای رضوی غزنوی و آرزوی موفقیت و طول عمر برای ایشان، آمادگی خود را برای چاپ و نشر مقالات و تحقیقات پژوهشگران هموطن در راستای احیای هویت فرهنگی کشور و انکشاف و رشد علمی و فکری جوانان اعلام می‌داریم و از استاد رضوی و امثال ایشان که سابقه روشن و پر بار در نهضت فرهنگی کشور داشته‌اند تقاضا داریم که در جهت حفظ و انتشار ذخایر فرهنگی و علمی کشور و ادامه حرکت قافله سالاران و پیش‌گسوتان علم و ادب همچون مرحوم سید علی اصغر شمع، شهید علامه محمد اسماعیل مبلغ و رجال نامور دیگر و پاسداری از آثار گرانسنگ آنان ما را یاری رسانند.

(اداره سراج)

سیری در نثر دری افغانستان

نثر دری بیش از هزار سال عمر دارد. «قصه» در همان نخستین نثرهایی که به دست ما رسیده است، اگر بنیاد کار اهل قلم نبوده باشد، بی‌گمان مهم‌ترین رکن اندیشه آنان بوده است. زیرا تاریخ، آن هم در شیوه مرسوم و معهود هزار ساله‌اش، جز بیان وقایع و حوادث و بیان کردارهای آدمیان نیست؛ حال آنکه قصه با درون آدمیان و بیان دقیق احساسات و عواطف مردمان کار دارد و آن نه در حد تاریخ است.

در مقدمه نمونه‌هایی از نثر معاصر دری، بجاست نخست از چند نثر نغز کهنگی ناپذیر کهن یاد کنیم که از نثر نویسان دانشور و آگاه و خردمند و استاد خراسان، میراث داریم؛ میراثی حلال. این نثرهای گزیده در رشته‌های گونه‌گون فرهنگ و زندگی چون حماسه سرایی و تاریخ و تفسیر و کلام و جغرافیا و پزشکی و گیاه‌شناسی و آیین و حکمت عملی، سرمشق ساده نویسی و درست نویسی در زبان فارسی توانند بود. مقدمه شاهنامه: کهن‌ترین نثری که از زبان فارسی دری برای ما باقی مانده است، مقدمه منشور ابومنصوری است بر شاهنامه‌ای که به نثر بوده است، چه باک اگر اصل آن در ناهنجاریهای دوران از دست رفته باشد، زیرا فردوسی بزرگ، کاخ بلند نظم خود را بر اساس همان طرح گمشده، پی افکنده است که هرگز از باد و باران و گذشت

تاریخ بلعمی: آن که ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر خراسان رنج بسیار برد و جهد و ستم بر خویشان نهاد تا «تاریخ نامه بزرگ» پسر جریر (تاریخ الرسل و الملوك) را پارسی گردانید هر چه نیکوتر، چنان که اندروی نقصانی نباشد.

ترجمه تفسیر بزرگ محمد بن جریر طبری: که علمای ماوراء النهر به زبان پارسی دری راه راست ترجمه کردند، زیرا خواندن آن به زبان تازی بر امیر سامانیان دشوار می آمد. و دیگر آن بود که - بنا بر باور داشت آن علما - از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل همه پیامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی.

ترجمه السواد الاعظم: از فاضل ناشناخته ای که تصنیف حکیم سمرقندی را به فرمان امیر نوح سامانی (در حدود ۲۷۰ هجری قمری) از تازی گزارش کرد و «آن نخستین کتاب شناخته شده در تراجم کتابهای دینی و کلامی در زبان دری است، و قدیم ترین نثر پارسی درباره اوضاع علمی و ادبی و اعتقادی هزار سال قبل و نامهای فرق و اهواء و عقاید ایشان.

حدود العالم: از مؤلف گمنامی از فریغونیان، که نوشتن نثر دری را در جغرافیا به فرخی و پیروزی و نیک اختری امیرگوزگانان و سعادت روزگاری در سال ۲۷۲ آغاز کرد و گفت: «پیدا کردیم اندروی صفت زمین و پادشایی های وی با حال هر قومی که اندر ناحیتهای مختلف اند و رسمهای ملوک ایشان با هر چیزی که از آن ناحیت خیزد. همه شهرهای جهان که خیر او بیافیم اندر کتابهای پیشینگان و یاد کرد حکیمان با حال آن شهر به بزرگی و خردی و اندکی و بسیاری نعمت و خواسته و مردم و آبادانی و ویرانی وی و نهاد هر شهری از کوه و رود و دریا و بیابان با هر چیزی که از آن شهر خیزد. نهاد دریاها و همه جهان با هر چیزی که از آن دریا خیزد. همه جزیره هایی که بزرگ است از آبادان وی و ویران حال مردم وی و هر چیزی که از آن جزیره خیزد. همه کوههای اصلی که اندر جهان است و معدنهای گوناگون که اندر وی است و جانورانی که آنجا باشند، همه رودها که اندر جهان است بزرگ، از آنجا که پیدا شود تا آنجا که اندر دریا افتد یا به کار شود اندر کشت و برز:

هدایه: کهن ترین و مفصل ترین متن پزشکی در زبان دری «هدایه المتعلمین فی الطب» است تألیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری که در آن از گفته مردمان

۱. ابوالناسم اسحاق سمرقندی عالم حنفی و صوفی و فاضل سمرقند، در بلخ نزد محمد بن خزیمه قلاص (متوفی ۳۱۲) دانشمند برجسته حنفی تحصیل علم کرده و در همین شهر به حلقه مریدان ابوبکر محمد بن عمر حکیم و راق صوفی درآمد (دانشنامه ایران و اسلام ص ۹۸۹)

دانا می‌آید که: بر هر مردمی واجب است اندکی از علم پزشکی بیاموزد تا تن را بر درستی نگاه دارد تا مفتعلان پشکان تن او را هلاک نکنند.

الابنیه: «الابنیه عن حقایق الادویه» بنا کرده خواجه موفق هر وی در مفردات طبی و خواص ادویه و گیاهان و معالجات امراض گوناگون از بهر خزانه «ملکی بزرگوار و دانا و حکمت شناس و حق دان و دانش جوی و داد ده و سخنی دست و کریم طبع و سخن دان و زایر نواز و یزدان پرست و هنر ورز».

زین الاخبار: فراز آورده عبدالحی گردیزی که «نثر روان و ملیح و لطیف دارد» و در دوازده باب است: پیشدادیان، ملوک الطوائف، ساسانیان اکاسره، تواریخ خلفا و ملوک اسلام و اخبار آنان، اخبار امرای خراسان، استخراج تاریخها از یکدیگر، و اسباب عیدهای هندوان و جهودان و ترسایان.

تاریخ مسعودی یا تاریخ بیهقی: تصنیف گزارشگر حقیقت، خواجه ابوالفضل بیهقی که در روزگار گردیزی در غزنه می‌زیست و گردیز از توابع غزنه بود. تاریخ بیهقی، سراسر، تاریخ غزنه است و تاریخ شهرهایی که به نحوی با غزنه پیوند داشت. غزنه، پایتخت بزرگترین شاهنشاهی آن زمان در این منطقه از جهان بود و بیهقی خود گفت: غزنه اصل است.

سفرنامه: سفرنامه دانای یمگان که «جوینده یابنده، باشد» از اوست و آن، شایسته است که شعار همه مردمان در همه اعصار باشد. حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی در جستجوی چیزی که «خرد و هوش را بیفزاید و اندوه کم کند» از جوزجانان و شبورغان و از خانه و کاشانه اش بیرون رفت و به عزم قبله راه حجاز در پیش گرفت. ره آورد او از این سفر دراز هفت ساله و از راه خانه خدا، شیرین و نمکین و ساده و دلنشین است. کلیله و دمنه: آن که ابوالمعالی نصرالله منشی غزنوی از کتاب پسر مقفع ترجمه و نگارشی آزاد پرداخت و خردنامه هندوان را با پیرایه حکمت اسلامیان آراست. نخستین گزارش این نامه نغز به شعر شیرین دری، کار پندر شاعر فارسی، رودکی سمرقندی بود - به فرمان ملک خراسان، نصر سامانی. براستی «اگر در تقریر محاسن این کتاب مجلدات پرداخته شود هنوز حق آن به واجبی گزارده نیاید - هر که از خرد بهره‌ای دارد فضیلت آن بر وی پرشیده نگردد و آن که از جمال عقل محجوب است خود به نزدیک اهل بصیرت معذور باشد».

آری، از همان گاه سامانیان و غزنیان باز تا امروز زبان پرتوان دری در خاستگاه زپر و رشکاه خود شکوفا و پربرار مانده است و چنین و به ازین بماناد تا ابد. اما کدام زبان هست که در پی چندین فرخنده روزگاری، دوره ناتوانی و فتوری نداشته، بویژه

که عمری بدین درازی یافته باشد؟

دریغا که این دوران در دیار ما بسی دراز بوده است. از آن روزگاران که شعر و شاعری با خاتم الشعراء جامی پایان گرفت و نوایی لب از نوا فرو بست و دیگر هرات مهد دانش و فرهنگ و هنر و ادب و همتای دوره درخشان بغداد نبود، کانون علم و ادب تیموریان پایمال مناقشات جاه طلبانه شاهان و امیران و زورمندان و هواداران این و آن گردید. امن و امان با جوش و خروش اهل بینش و جنبش و حرکت پرچمداران دانش یکباره از این دیار رخت بر بست. تأثیر این پیش آمدهای ناگوار به نهضت علمی و ادبی مجال بازگشت نداد و بار دیگر انوار درخشان آن مشعل تابان بر ما نتابید. این دوران را به حق دوران انحطاط علمی و فقر ادبی خوانده‌اند؛ زیرا سرزمین ذوق پرور و علم خیز ما از شاعران و نویسندگان توانا و ارجمند خالی شد.^۱ خداوندان قریحه و استعداد از آشوب زمان گریختند. جمعی راه ماوراء النهر در پیش گرفتند، چون کمال‌الدین بنایی هروی، زین‌الدین محمود و اصفی، صاحب بدایع الوقایع و فخرالدین علی صفی پسر واعظ کاشفی صاحب رشحات و حافظ سلطان علی اوبهی صاحب فرهنگ اوبهی و دیگران. و بعضی به هند رفتند چون خواندمیر مورخ صاحب حبیب السیر و فخری هروی ترجمان لطایف نامه و صاحب روضة السلاطین و جز اینان... و چراغ هنر و ادب و دانش و دین را در آن سرزمینها روشن کردند.

در مدت نزدیک به نیم قرن از عهد احمد شاه ابدالی و پسرش تیمور شاه که امنیتی نسبی در کشور بود زراعت و تجارت اندکی جان گرفت و مساجد و مدارس در شهرها نیم رونقی یافت.

اما همینکه در عهد زمان شاه آتش جنگهای داخلی روشن شد، تا انقراض دولت ابدالی، دیگر قدمی در راه فرهنگ و اقتصاد برداشته نشد. ملوک الطوائفی سراسر کشور را فرا گرفت. همه شؤون زندگی اجتماعی افغانستان اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به انحطاط گرایید. آنچه از قدیم هم مانده بود متلاشی گردید.^۲

بنابر تقسیم‌بندی متداول در تاریخ افغانستان - هر چند در ادبیات می‌توان تقسیمی دیگر کرد - در پی ابدالیان، دوره محمد زائیان است. از سال ۱۲۳۳ قمری بعد از کور شدن وزیر فتح خان به دست شاهزاده کامران و مغلوب شدن شاه محمود به دست برادران وزیر، دوره حکمرانی برادران فتح خان شروع شد. تنی چند از این برادرها

۱. محمد برهیم صفا: تاریخ ادبیات افغانستان (به قلم چند نویسنده) قسمت چهارم (از سقوط بدیع الزمان تا ظهور محمد زانی هاس ۲۴۴-۲۴۵) از نشرات دارالتألیف و وزارت معارف، کابل، ۱۳۳۰.

۲. میرغلام محمد غبار: افغانستان در مسیر تاریخ از نشرات موسسه چاپ کتب شماره ۲۴ مطبوعه دولتی کابل - میزان ۱۳۴۶.

بیست و یک سال به طور ملوک الطوائفی بر مملکت حکومت کردند و در این مدت یازده جنگ با چندبرادر دیگر و نیز با ابدالی‌ها و امرای سند و پنجاب و بین خود داشتند. امیر دوست محمد خان^۱ مؤسس سلسله محمدزائی در سال ۱۲۵۴ قمری پادشاه افغانستان شد و سال دیگر اولین جنگ افغان و انگلیس در گرفت. امیر برکنار شد. مردم افغانستان این جنگ را چهار سال ادامه دادند تا انگلیسها را از خاک خود راندند. درین چهار سال نبرد و پیکار، هزاران جوان از سراسر افغانستان در خاک ر خون غلطید اما «یک دسته سرداران و شهزادگان گریخته و فراری - که وطن را در برابر شمشیر دشمن ترک کرده و به دولتهای خارجی پناه برده بودند- از هندوستان ر ایران در کابل و قندهار برای به چنگ آوردن سریر حکومت ریختن گرفتند. امیر دوست محمد خان باز بر تخت کابل نشست (۱۸۴۳) و چند سردار دیگر بر مسند حکومت قندهار تکیه زدند. دوست محمد خان به نماینده انگلیس تعهد سپرد که هرات و قندهار را خارج قلمرو خود بشناسد و بدون اجازه انگلیس با هیچ دولت خارجی ارتباط مستقیم بر قرار نکند. او رهبران انقلاب را که انگلیسها برای سر هر یک جایزه تعیین کرده بود مصادره و تاراج و متواری و زندانی کرد و از بین برد. کشور را میان پسرانش قسمت کرد (دوست محمد خان پنجاه و دو فرزند و بیست برادر داشت و چهارده زن نکاحی و صدها سراری). در عهد امارت او یک قدم در راه تمدن و فرهنگ و زراعت و صناعت و تجارت و عمارت برداشته نشد. او در بیست سال پادشاهی اش دوازده جنگ در داخل کشور داشت.»^۲

بعد از مرگ دوست محمد خان پسران او چندین سال بر سر سلطنت جنگیدند تا امیر شیرعلی خان به پادشاهی رسید. مردم در دوره تسلط برادران محمد زائی از آغاز تا عهد شیرعلی خان، در مدت بیشتر از نیم قرن، در زیر فشار خانخانی و خانه جنگیهای این خاندان ناتوان گشتند. مدعیان تاج و تخت، شیرعلی را هم آرام نگذاشتند. چنان که باری سردار محمدافضل خان دعوی شاهی کرد و با مرگ او سردار محمداعظم خان خود را پادشاه نیمی از افغانستان اعلام کرد. پسران محمداعظم خان به قول مورخ معاصرشان «دست تعدی و ظلم را به حدی دراز کردند که امن و امان از ملک برخاسته و خشک و تر یکجا در آتش جور و اعساف می سوخت.»^۳

۱. دوست محمد خان، قرآن و حدیث و فقه می دانست. در تاریخ و حکایات و ضرب الامثال اطلاعاتی داشت. زبان ترکی، اردو، پنجابی و کشمیری را یاد گرفته بود (رشنیا: افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۶۱ کابل ۱۳۴۶)

۲. م. غیاث: افغانستان در مسیر تاریخ ص ۵۷۲ - ۵۷۵
 ۳. نورمحمد نوری: نشن امارت، کابل ۱۳۳۵ ص ۱۲۷.

سرانجام شیرعلی خان بعد از پنج سال خانه جنگی ده سال دیگر پادشاهی کرد و فرصت اصلاحاتی یافت. او در دوره سلطنت خود دوازده جنگ داخلی با خاندان خود داشت تا خود نیز در جنگ دوم افغان و انگلیس از میان رفت. ملت افغانستان باز دو سال دیگر با نیروی استعماری انگلیس پیکار کرد تا انگلیسها مجبور شدند افغانستان را تخلیه کنند. امیر شیرعلی خان اولین پادشاه سلسله محمدزائی بود که هیچ معاهده‌ای را با خارجی امضا نکرد که ناقض استقلال افغانستان باشد و نه هیچ پارچه زمینی را از افغانستان به یک دولت خارجی واگذاشت.^۱

اولین قدم در راه ایجاد آشنایی مردم افغانستان با دگرگونیهای دنیای خارج در زمان این امیر به وسیله انتشار جریده شمس النهار^۲ برداشته شد. چون مطالب مربوط به کشورهای دیگر از هر قبیل در این جریده از طریق ترجمه چاپ می‌شد می‌توان گفت اساس ترجمه نیز در همین عهد گذاشته شد^۳ امیر دو مدرسه نظامی و ملکی تأسیس نمود. برای نخستین بار چند چاپخانه سنگی از هند وارد کرد. برای نخستین بار روزنامه در افغانستان انتشار یافت و چند کتاب برای تعلیم عساکر و غیره ترجمه و طبع گردید. اما این همه در اثر تعرض انگلیسها به زودی از بین رفت.

پس از شیر علی خان که در مزار شریف درگذشت، بعضی از سردارها پسرش سردار محمد یعقوب خان را به امارت برداشتند. از دوره کوتاه چند ماهه حکمرانی او - که جوانی را در زندان پدر از کف داده و هوش و همتی دیگر نداشت - لکه ننگی در تاریخ افغانستان ماند و آن معاهده مشهور به معاهده «گندمک» است که کشور را پارچه پارچه کرد و نام سیاه تاریخی برای امضا کننده آن باقی گذاشت.

اینک نوبت عبدالرحمن خان است که در تاشکند فراری بود. او با شتاب از آموگذشت و به یاری انگلیسها بر تخت کابل مستولی شد. امیر عبدالرحمن خان ملقب به «ضیاء

۱. افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۰۷.
 ۲. نگارنده شمس النهار، قاضی عبدالقادر پشاورى بود. او منشی نظامی و مصاحب شیرعلی خان و سرکرده کارخانه‌های چربی و به قول مؤلفان «تاریخ معارف افغانستان» (اولین وزیر افتخاری معارف افغانستان) و همه کاره دیار بود. اکثر مقاله‌ها و وعظ نامه‌های عسکری را او می‌نوشت ردر تحولات ادبی آن روز مؤثر بود. کلمات انگلیسی را بر رسم معمول هندوستان در زبان فارسی داخل کرد. او زبان‌های فارسی، پشتو، پنجابی، اردو و انگلیسی می‌دانست. نخستین کتاب چاپ افغانستان (۱۲۹۲ق) کار همین واعظ نامنظم است که وقایع جنگ عثمانی و روس را از جریده «تایمز لندن» ترجمه کرد و آن را «وعظنامه» نامید و در مطبعه شمس النهار که جریده شمس النهار نیز در همان چاپخانه به طبع می‌رسید، چاپ کرد. قاضی گماشته آتانی که امیر با نفوذشان مخالف بود. او در دوره عبدالرحمن خان به صورت اسرار آمیزی از کابل گریخت.

۳. دکتر محمدسور مولای: برگزیده شرمعاصر افغانستان تهران، ۱۳۵۰ مقدمه مؤلف ص ۱۲.

الملة والدين»^۱ هنگامی به امارت نشست که در نتیجه دو هجوم وحشتناک انگلیس بر افغانستان، دستگاههای منظم اداری کشور فروریخته و تشکیلات نظامی از بین رفته بود. این «سپهدار قابل و اداره چپی ماهر و سیاستمدار سنگدل»^۲ اساس دولت خود را بر قدرت و سپاه گذاشت و اداره سخت استواری بنیاد نهاد و سازمانهای مخوف استخباراتی و کتوتوالی و کشتار فردی و گروهی پنهان و آشکار پدید آورد. چندان که «رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخت»^۳ و وقت کار کارمندان را از طلوع آفتاب تا غروب قرار داد^۴ او در سیاست خارجی سازشکار

۱ این لقب را سرداران محمد زائی، از روی قومی، در تمغایی از طلا نقش کرده در ضمن عهدنامه و عریضه ای بدو دادند. به فرمان امیر به شکرانه این لقب میمون، از سپاه و رعیت، زمیندار، هر واحدی یک روپیه و بی زمین نیم روپیه و افسر بزرگ نظام از پنجاه تا صد و کوچک از پنج تاده و سپاهی از نیم تا یک روپیه، هر فرد نرس مردانه که در افغانستان بودند به دولت دادند. (سراج التواریخ ج ۳ ص ۱۲۱۷) البته سرداران که اعطا کننده این لقب بودند از پرداخت پول شکرانه معاف شمرده شدند (افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۶۲) امیر مردی قبیله پرست بود. برای همه افراد محمدزائی، از زن مرده، تنخواه مستمری سرداری، نادم مرف، معین کرده بود که بدون انتظار هیچ کاری از آنان، مرتب به ایشان پرداخت می شد. البته او سرداران تابع و مطیع را می نواخت اما آنان را که داعیه بی داشتند با اظهار حسودی می کردند به سخنی می گویند چنانکه چون گروهی از سرداران تبعیدی در هندوستان در عریضه می خواهرش بازگشتن به کابل کردند، حضرت و الاستدعای ایشان را اجابت نموده بقلم خاص بر نوشت که: چون گرسنه می شوید سگ می شوید - چون که کشید سیر بدر می شوید. (سراج التواریخ ص ۸۲۲).

۲ غبار، ص ۶۵۳. ۳ فیض محمد، ص ۸۳۳.

۴ از هیبت امیر، کسی جرأت نداشت شکایت مأموران را به عرض برساند سرانجام هم که عریضه پنجاه و دو تن سر رشته دار و سر دین غواز ملکه، بوریجان، به وسط او، در جشن خنده سوری شهزاده عمرجان به حضور عرضه شد، به لحن وطن امیر گرفتار آمدند. نوشته این سر رشته داران و دفتر داران نمونه تتر آداری هشتاد سال قبل است و عین نقل می شود: تصدق عبا جناب مقدسه به نظمه مکرمة محترمة مخدیره شویم نویسنده های دفتر مبارکه به عز عرض ملازمان حضور میرگ می رسانند اینکه از عسکرات ملانهایت ایزد جهان آفرین در سایه دولت قوی شوکت حضرت شهباء المله والدين آسایش داریم. شب و روز دعای دوام عمر و بقای سلطنت ولینعت خود را نموده خدمتکاری می نمایم، مگر اینکه از سبب قید حائضی همه ما یان به مترك خود راضی می باشیم. چند مرابه در باب تخفیف حائضی، عربانی ارشد حضور معدنث ظهور نمود. ام لیکن از سبب آنکه نویسنده های حضور جبرأت نگردند که عریضه را سر تا پا به حضور مبارک بخوانند و حائلی رای عالی نمایند سرکار والا، غمخواران غلامان و خدمتکاران خود را فرموده اند. لهذا در این روزها که چهارده ساعت کامل به دفترها نشسته، تحریر می نمایم همه بجز او از بدنی خود بیزار شده ایم. لاجل شده خدمت حضرت شهریار عریضه دثار شدیم. از آنجا که حضرت مهد علیا را به مانند مادر مهربان دلور و غمخوار خردها می دانیم، استغاثه و التماس داریم که مرحمت فرموده در ساعت سعید و ایام نکوتر از عید - لیکن فریب نه بعید - عریضه غلامان خود را از نظر مبارک ظل الهی سر تا پا بجزراند و مهربی حال غلامان خود شوند که در حائضی ما یان تخفیف عنایت شود تا بیشتر از بیشتر دعای مزید عمر و بقای سلطنت ولینعت و دعای مزید عمر و جاه و عزت علیا جناب مهد علیا و شهزاده و الاشان اقبال بنیان سردار کمدار سردار محمد عمرجان را نموده به خدمت گذاری قدم و اقدام نمایم. یا فر:

جهانت به کدام وقتک بیار باد
جهان آفرینت نگهدار بد

امیر در زیر عریضه به قلم خود چنین نوشت: بر پدر همه شما مرزها ییکه در این کاغذ مهر و دست شد کرده ای. لعنت و بر شما هزار لعنت بر هر کدام شما بد به برکت ارواح پاکان درگا، خداوند دل شما هرگز نک نمیخواهد (نمی خواهد) همه شما مردار و پدر آرزو، مادر آزار استبد تمام مرداری، دفترها از شهبان است فقط امیر عبدالرحیم بقلم شد (خود) نوشتم فقط. (افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۵۶ - ۶۵۷)

و پرگذشت^۱ و نرم و بردبار بود اما در سیاست داخلی ناشکیبا و خشن و بی مدارا و خونخوار، چندان که «در خونریزی و کشتار مخالفان نظیر نداشت. ^۲ در عهد او، چنانکه محمود طرزی نوشته است: «هیچ کس بر جان خود، بر مال خود، بر مأموریت خود، هیچ امتیتی نداشت. روزی نبود که قتلها، اعدامهای رقم رقم با عقوبتها و عذابهای گوناگون و نهبها و تاراجهای از حد افزون به وقوع نمی آمد ضبط املاک، مصادره اموال، فراری ساختن با عیال و اطفال از وقایع دایم الاجرای بود. مأمورین و حکام بعد از عزل، سر و مال می شدند». ^۳ روزی که امیر چشم از زندگی پوشید هنوز تنها در زندانهای شهر کابل دوازده هزار مرد و هشت هزار زن به یادگار اداره او باقی بود و این تعداد به نسبت تعداد نفوس آن روز رقمی بسیار درشت است. رویهمرفته مرحوم غبار بحق داوری کرده است که مجازات فجیع امیر عبدالرحمن خان در روح مردم مخصوصاً شهرنشینان افغانستان اثر منفی خطیری گذاشت و به شادت و هوش ملی مردم افغانستان صدمه هولناک زد.

او مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم گونه گون وضع کرد که هرگز سابقه نداشت. از سال دوم سلطنت امیر شورشایی بر ضد او آغاز گشت. برخی از این شورشها به علت زیادتی بیش از حد مالیات و تحصیل آن به وحشت و بیداد بود. برخی دیگر جنبه سیاسی داشت و از سوی رهبران جهاد ملی رهبری می شد؛ از سوی مجاهدانی که با کفار انگریز غزا کرده بودند و اینک همگان خود را در معرض تهدید امیری

۱. نمونه‌یی از این گذشت و سازش، «پیمان دیورنده» است. اگر خلف زیون عبدالرحمن، سردار دیوانه (یعقوب خان) پیمان شوم (گندمک) را به اجبار و در حال اضطراب پذیرفته بود، این امیر فهار قوی شوکت و زرنگ در جان هشیاری و کمال عقل، به رغبت و اختیار، پیمانی را با (دیورند) وزیر خارجه هند بریتانی دستخط کرد که «پیمان گندمک» را استوار می داشت.

مورخ برجسته بیدار، سید روانشاد غبار، به درد و اندوه ربه طنز می یوسد: معاهده دیورند را در بین معاهدات دول، می توان «معاهده ملا نصرالدینی» نامید. زیرا دولت انگلیس قبلاً سرزمین هایی را که در داخل افغانستان واقع بود، ملکیت مسلم افغانستان شناخته بود ولی امیر عبدالرحمن آن قسمت از خاکهای افغانستان را که انگلیس بر آن تسلطی نداشت با تقریباً سه میلیون مردم آن دل بالا به دشمن داد و به آز و آرزوی استقرار و دوام تاج و تخت شخصی و خانوادگی خود از استقلال افغانستان گذشت.

معاهده دیورند را انگلیسها به انگلیسی نوشته و نوکران هندوستانی شان آن را به فارسی مستکبره مخصوصی، تحت اللفظ ترجمه کرده بودند. و امیر بدون آنکه کلمه‌یی را تغییر دهد - تا چه رسد به اینکه کم و زیادتی کند - آن را چشم بسته امضا کرد. (از دیورند در متن معاهده چنین یاد می شود: سرهزری سارنیم دیورند کی، سی، آی، اس، ای فارن سکرتری دولت عالی هند و نایب و وکیل از جانب دولت عالی طرف دیگر.) «دولت بهیه برتانیه» در برابر غضب سرزمین هایی از مملکت افغانستان، شش صد هزار روییه بر حقوق عبدالرحمن خان افزود تا تنخواه سالانه او ۱۸ لک روپیه شود.

۲. عبدالحی حبیبی: تاریخ مختصر افغانستان ص ۱۲۸.

۳. محمود طرزی: سراج الاخبار، سال سوم شماره چهارم ۹ عقرب ۱۲۹۲ مقاله امن و آسایش.

می‌یافتند که با دشمن ساخته بود و آهنگ جان‌غازیان داشت. از باب مثال او از سر هزار مرد «آندری» هوادار «مشک عالم» قهرمان ضد انگلیسی، در کابل، کله مناری بر افراشت.

امیر به خطاب رفعت انتسابی از برطن کلان (بریتانیای عظمی) نامزد و مقرر بود.^۱ امیر که خواب ده پشت سلطنت را در «رویای صالحه» دیده بود^۲ چون پس از بیست و یک سال حکومت چشم از جهان پوشید مملکت را از مردان کاری خالی کرده بود.

مردم در حالی که از شنیدن نامش بر خود می‌لرزیدند و مرگ او را به دشواری باور می‌کردند^۳ در مرگش شادیاها کردند و در گورش آتش افروختند^۴ و آوازه در افتاد که «خدایی سوخته است».

و اما در مورد فرهنگ: هیچ نقطه درخشانی در تاریخ این عهد دیده نمی‌شود. بی‌اعتنایی امیر در این زمینه تا جایی بود که می‌توان آنرا تعمد و تعمد او در جلوگیری

۱. مورخ رسمی دولت (میرزا فیض محمدکاتب) شرح این لقب را از طرف سلطه و پکتوریا به امیر عبدالرحمن خان چنین نوشته است:

«در روز بیست و دوم رمضان از جانب مواحدت جوانب ملکه معظمه علیا حضرت و بکتوریا فیصرة سواد اعظم هند، خطاب رفعت انتساب (رئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلای ستاره هند) با نامه‌ای به دستخط علیا حضرت معظمه که این خطاب در آن مندرج بود با صندوقه ملفوف به محمل ابریشمین بنفش از راه دوستی دولین و اتحاد جانبین به مخالفة ساطعة اعلیحضرت والا پیوست. ترجمه نامه انگلیسی او به فارسی این است.

علیا حضرت ملکه معظمه فیصرة هند، و پکتوریا، به فضل الهی ملکه ممالک متحده برطن کلان و ایرلند حامی دین و فیصرة هند و شاهنشاه طبقه اعلای ستاره هند به عالی جناب عبدالرحمن خان امیر افغانستان و حدود متعلقه آن سلام می‌رساند که چون ما به دولت مناسب دانستیم که شما را (رئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلای ستاره هند) نامزد و مقرر ساریم لهذا به ذریعه خط هذا شما را خطاب (رئیس دلاور اعظم احترامی طبقه اعلای ستاره هند) می‌دهیم و شما را مأذون و مجاز می‌کنیم که شمارتبه مذکور را نگاهدارید و به حقوق جزایی و کلی که لازم و ملزوم رتبه مذکور می‌باید مستفید و متسع شوید. به دست خط ما، به دولت و مهر طبقه مذکوره، امروز یازدهم اپریل ۱۸۸۵ عیسوی و سال چهل و هشتم جلوس میمنت مانوس فرمان هذا به صدور پیوست» (سراج التواریخ ج ۲ ص ۴۶۸ کابل ۱۳۳۳ هجری قمری).

۲. رویای صالحه جناب شهریار: در تاریخ شب جمعه بیست و هشت ذی‌قعدة الحرام سنه ۱۲۰۴ هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بندها ن ظل الهی خلدالله ملکه و دولت فرمودند که به وقت صبح صادق، به عالم رویا، مشاهده می‌فرمایید که: یک قائلین بسیار کلان کلدار که پنم‌های آن بست و بلند است، با نه عدد قائلین‌های دیگر که کنهای آنها بسیار صاف و روشن است بالای ممدیگر افتاده است. محمود خان به حضور سرکار والا حاضر می‌شود و می‌گوید که از «جناجم» است. سرکار والا به فکر سلبه و رای منین می‌فرمایند که جناجم معنی ندارد، جای جمع است، تمبیر حواب مبارک را بدین گونه فرمودند که: از اولاد و احفاد ذریه بندها ن ظل الهی ده پشت باید سلطنت و حکمرانی و فرمان رویایی در ممالک بحر و سه خداداد افغانستان و غیره بلاد نمایند...

۳. عبدالحی حبیبی: تاریخ مختصر افغانستان ج ۲ ص ۱۲۲.

۴. میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۹۹.

از فرهنگ نامید. زیرا او خود از تمدن و فرهنگ جدید جهان آگاه بود اما یک مکتب نساخت و یک روزنامه تأسیس نکرد، در حالی که افغانستان با هر دو سابقه داشت. تنها چند چاپخانه وارد کرد. چند کتاب و رساله بر مبنای اطاعت اولوالامر و تحویل دادن مالیات در سر موعده و چند نظامنامه اداری چاپ نمود. بر عکس مطبوعات و رسالات مسموم کننده خرافی و اساطیری از هند انگلیسی مثل سیل در افغانستان می ریخت و نسل جوان کشور را به رجعت قهقرایی به جانب فالگیری و اوهام و تاریکی رهنمونی می نمود.^۱

باری، امیر عبدالرحمن خان از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۹ قمری ۱۳ شورش و قیام داخلی را سرکوب کرد. از آن جمله قیامهای بلخ و هزارجات دامنه وسیع تر داشت زیرا در ولایات وسیع گسترده می شد.^۲

از روزی که قسمتی از شرق کشور به جبر از افغانستان مجزا و به نام سرحد آزاد و صوبه سرحد داخل حدود دولت انگلیسی هند گردید، در طول یک قرن صدها جنگ محلی بر ضد نیروهای انگلیسی و شانزده جنگ بزرگ از طرف تمام قبایل افغانی علیه تجاوزهای استعمار صورت گرفت.

۱. امیر خودش نوشته است که «قبل از من در افغانستان کدام مطبعه و تعلیم وجود نداشت. من خواستم که سی نفر کاتب را در تمام کشور بیابم. محض سه نفر پیدا شد که به کاتب دسترس داشتند و بی امروز هزاران نفر می توانند بخوانند و بنویسند و هزاران نسخه کتاب در کابل نشر شد. (تاج التواریخ ص ۳۴ به نقل از سرژورنالیزم در افغانستان نوشته محمد کاظم آهنگ ص ۱۶).
 ۲. چون سردار محمداسحاق خان وانی بلخ، پسر عموی امیر، نخست دعوی سلطنت کرد و سپاه آراست و سپس گریخت و با صد تن از خواص خود از رود آمو گذشت و در چهار باغ سمرقند مأوا گرفت و به روس پناهنده شد و از دولت تزار سالانه دوازده هزار منات نخبخواه یافت، امیر، بلخیان هوادار او را به اسارت کشید و بفرمود تا هر روز، پانزده تن از آنان را با شمشیر در میدان مرادخانیه کابل، نکه نکه کردند. اما ستمهایی که بر هزاره ها رفت، ماندنی در تاریخ کشور نداشت او نافرمانی این قوم را رنگ مذهبی داد و شعبیان را کافر خواند و بدین بهانه بر خانه و لانه شان لشکر کشید تا تنها در «پکاونگ» یک صد خانوار روحانی اسیر شد و یک هزار خانوار روحانی از کشور فرار کرد و دو هزار و یک صد روحانی در جنگ کشته شد. به فرمان امیر هزارها دختر و پسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان و هم در ماورای سرحدات شرقی افغانستان فروخته شدند (افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۷۰) امیر پس از درو کردن سران و سردان هزاره و بر باد دادن خرمن هستی آنان، اعلامیه هایی انتشار داد و دنجوبی ها کرد در یکی از این بیانه های و خطبای به مردم گفت: «با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم و گم می داشتیم یک نفر آنها را در افغانستان نمی گذاشتم و چون مسلمان و اهل قبله هستند خرید و فروش پسر و دخترشان را ممنوع قرار دادم...» آنان در جواب منشور امیر نوشتند: «... اما حکما و قضات و ضابط و افسران نظام که در هر موضع و مقام بوده هستند، مال و خون و زن و فرزند عمار را حلال دانسته از سنگ دما و اسرنا و تاراج متاع ایشان دریغ نمی نمایند.» (سراج التواریخ ج ۳ ص ۸۹۰)
- «مضرترین روش امیر در سرکوبی شورشیان داخلی این بود که از مناطق مختلف کشور به جبر فرای مسلح تشکیل می داد و بر ضد شورشیان به کار می انداخت و به این صورت نخم دشمنی را در میان طوایف و مناطق مختلف افغانستان می کاشت و اتحاد و وحدت ملی را زخم دار می ساخت.

این چنین بود که افغانستان در مدت نزدیک به یک قرن (نودسال) گرفتار «نود جنگ» داخلی و خارجی گردید. دیگر مجال و توان تنظیم امور داخلی را، چنان که باید، نداشت تا چه رسد به ترقیات علمی و مدنی و پیشرفت حیات اجتماعی و پرداختن به مسائل ادبی و فرهنگی.

امنیت و اقتصاد و زراعت و صنعت و تجارت و علم و ادب، همه دستخوش حوادث شوم نظامی، نفاقهای داخلی و جنگهای خارجی بود. شهرها ویرانه و کاریزها خشک شد. ثروت ملی و آرامش زندگی از میان رفت. مدارس و موقوفات قدیم که منبع انتشار علوم قدیمه و عربیه بود مختل شد. درس گاههای تفسیر و حدیث محدود و متوقف گردید. مدارس انگشت شماری که در بعضی از شهرها باقی مانده بود فقط به تدریس فقه و صرف و نحو عربی و بعضاً حدیث و گاهی هم حکمت قدیم می پرداخت.

کردگان افغانستان در مسجدها، دیوان خواجه حافظ و گلستان و بوستان و انوار سهیلی و بهار دانش و کریمای نام حق را می خواندند، و در صرف و نحو و فقه: صرف بهائی، صرف میر، خلاصه، قدری، کتزی، منیه و مستخلص و چند کتاب دیگر از این قبیل را. طبیبان کتابهای طب را به عربی نزد ملاهای عربی دان که ابدأ از طبابت چیزی نمی دانستند فرا می گرفتند. محاسبین مملکت رساله های خلاصه الحساب و انشای ترسل می خواندند.

در شهرها مردم با سواد، شاهنامه فردوسی، اسکندرنامه نظامی، امیر حمزه، شهزاده ممتاز، و چهار درویش مطالعه می کردند. برای شاهنامه خوانی محافل مخصوص با تشریفات منعقد می شد. مردم بی سواد قصه های ابومسلم خراسانی را از دهان قصه خوانها در سر بازارها می شنیدند. در دهات مملکت افسانه های چهارپری و ورقه رگشاه خوانده می شد. صوفیان، مشنری مولوی، قصص الانبیا و تذکرة الاولیا و ادیبان، بیدل و یوسف و زلیخا و امیران، تاریخ فرشته و روضة الصفا مطالعه می کردند. پادشاهان کتابخوانهای مخصوص و افسانه گویان حضور داشتند که یکی کتابهای تاریخی می خواند و دیگری افسانه می گفت. بزرگ زادگان بیشتر از سواد و تحصیل، به شکار و سواری و تیراندازی مایل بودند.

در تمام این دوره نثرت ادبی و علمی مردان عالم و فاضل در سرتاسر مملکت انگشت شمار بود. اغلب رجال بزرگ بی سواد بودند. دیگر عالم و فاضل بزرگ یا شاعر و صنعتگر زبردستی مثل دوره تیموریان افغانستان پیدا نشد. اگر فردی پیدا شد مثل سید جمال اندین، یا دیگری آن هم نادر بود.

به شرحی که باز آمد، علوم قدیم رو به انحطاط رفت و دانش نوین که چهره جهان را دگرگون می‌کرد به افغانستان راه نیافت. در تمام کشور یک مدرسه امروزی و یک کتابخانه عمومی و یک مؤسسه علمی ایجاد نشد.

پس طبیعی بود اگر در چنین اوضاعی نظم و نثر شاعران و نویسندگان معدود، ضعیف باشد. غزلها که به تقلید متأخران ساخته می‌شد، مبتذل شود و قصاید کم‌مایه و بی‌پایه و نثرها یک‌نواخت و تقلیدی و فاقد متانت و سادگی قدیم و عاری از صنایع بدیعی. با همه این احوال ذوق بدیعی ملت از میان نرفته بود. یک تعداد شاعران، نویسندگان، ادیبان و دانشوران، پیدا شدند که نگذاشتند روشنائی علم و ادب در سرزمینی که روزگاری کانون فضل و علم و فرهنگ آسیای میانه بود، خاموش شود. البته این آثار به پایه و مایه گذشته‌گان نمی‌رسید. بخشی از این آثار متأسفانه در اثر اغتشاشها و جنگهای داخلی و خارجی نابود شده‌اند. در میان آنچه مانده است به ندرت اثر قابل‌اعتنایی دیده می‌شود.^۱

اهل تحقیق از خانواده‌های چندی خبر می‌دهند که در عهد ابدالیان و بعد از آن صاحب علم و فضل بوده‌اند. چون خانواده خان علوم بارکزائیان قندهار، خانواده علمی سلجوقیان هرات، خانواده وکیل الدوله علم‌خان، خانواده میرزایان برناباد، خانواده مجددیان نقشبندی و خانواده شیخ سعدالدین احمد انصاری و جز اینها. و نیز از شاعران و نویسندگان چندی نام و نشانی در دست هست. از آن جمله در دو کتاب مفصل «تیمور شاه» و «دره الزمان» به قلم عزیزالدین و کیلی چاپ انجمن تاریخ.

پس از تاریخ احمدشاهی محمود منشی حسینی، منشی دربار احمدشاه ابدالی که دو سال قبل در دو جلد در مسکو انتشار یافت، ذکر نام چند نویسنده و آثار آنان از آغاز دوره محمدزائیان تا حصول استقلال ضرورت دارد.^۲

۱- میر احمد اظهر (۱۲۰۶-۱۲۶۹): طریق الطالبین، طنز السالکین، سبیل الرشاد.

۲- حسن علی (از معاصران امیر دوست محمدخان) حبیب القلوب، مجموعه خوارق.

۳- میر یار بیگ (۱۲۹۸) تذکره لعل بدخشان.

۱. میر غلام محمد غبار: تاریخ ادبیات افغانستان از نشرات دارالتالیفات وزارت معارف (به قلم چند نویسنده) قسمت پنجم (از دوره محمد زائی‌ها تا امروز) ص ۳۲۸-۳۳۳ کابل ۱۳۳۰.

۲. نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی، مجموعه مقالات دانشمندان، از نشرات سازمانه وزارت اطلاعات و کلتور، کابل، ۱۳۵۵. مقاله فرهنگ دوره هوتکیان و ابدالیان به قلم محمد انور نیر ص ۱۱۳-۱۲۹ و مقاله نظر اجمالی به فرهنگ دوره محمدزائیان به قلم پوهاند داکتر جاوید ص ۱۳۰-۱۲۷.

- ۴- حبیب‌الله قندهاری (۱۲۱۳-۱۳۱۹) حاشیه زیح الف بیگی، محبت الهی و غیره.
- ۵- میر محمد نبی احقر (۱۲۶۹) حدائق الحقایق، تکملة الرياض.
- ۶- یعقوب علی کابلی (۱۲۰۷) تاریخ پادشاهان متأخر افغانستان.
- ۷- نور محمد قندهاری (۱۲۸۷) گلشن امارت.
- ۸- شاه شجاع (۱۲۵۸) واقعات شاه شجاع.
- ۹- محمد یوسف ریاضی (۱۳۲۰) بحر الفوائد.
- ۱۰- سید عبدالکریم حسینی (۱۳۰۲) بهار بدخشان، تذکره مفرح الاحباب.
- ۱۱- سلطان محمد خالص - تاریخ سلطانی در احوال سلاطین درانی.
- ۱۲- قاضی عبدالرحمن خان علوم: رد عقاید و هابیه غویه، ترجمه.
- ۱۳- ملا عبدالرحمن مشهور به خان ملاخان (۱۳۰۹) حجة قویه در ابطال عقاید و هابیه.

۱۴- امیر عبدالرحمن خان (۱۳۱۹) پندنامه دنیا و دین و تاج التواریخ.

۱۵- جمعی از علما: تقویم الدین که به امر امیر عبدالرحمن خان تألیف شده.^۱

۱۶- عبدالسبحان (طبع ۱۳۰۸) جنگ روم و روس، ترجمه...

در امارت هجده ساله امیر حبیب‌الله خان دو شورش روی داد؛ یکی در پکتیا و دیگری در قندهار. او که کشوری خاموش، سپاهی قوی و دولت منظم را به میراث

۱. در پایان تقویم الدین، که در صفر ۱۳۰۶ در مطبعة دارالسلطنة کابل طبع شده و به دست خط امیر عبدالرحمن رسیده و او نوشته است: «از نظر من گذشت صحیح کردم فقط، حکایتی آمده است که با اندکی تلخیص در اینجا نقل کنیم. بی گمان خالی از لطف نیست: به تاریخ سوم جمعه بیست و دوم ذیحجه ۱۳۰۲ هجری مطابق بیست و دوم رمد الهی که آفتاب در بیست و دوم برج اسد بود. سرکار شهریار در بمقان نزول اجلال داشتند. عظمای علمای افغانستان را به حضور بار داده بودند. فرمودند: نایبانی که در خصوص ترغیب جهاد و صیانت عقاید عامه مسلمانان از آمیزش اعتقادات طوائف گمراه مانند و هابیه و غیره نمودارید همه را حرقاً در حضور من بخوانید تا تهدیب و ترتیب آن بر حسب استصواب رأی مواب نماید فطانت اقتضای ما بشود و بعد از طرح زواید و شرح فوائد تألیف جدید از آن درست شود. هر یک از علما عبارات تألیف خود را شروع به خواندن کردند. اعلی حضرت حک و اصلاح می فرمودند. در این اثنا نه تعبین بعضی از آیات کلام الهی احتیاج افتاد. چون در رکاب ظفر انتساب همیشه طایفه ای از حفاظ کلام الهی مقرر و ملازمند اعلی حضرت فرمودند که حافظ را بخوانید. استادگان پایه سریر در اطاعت امر سراسیمه وارد دیدند. سهو کردند و از ترد کتابدار سرکاری کتاب دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه را عرضه حضور نمودند. اعلی حضرت فرمودند که هر چند ما دیوان حافظ را نخواسته بودیم، چون خواجه ناخواسته، حاضر شدند لاجرم از لسان القیسی ایشان تفاول می نماییم چون کتاب را به دست گرم بیوست خود به فال همایون گشودند، این غزل بشارت مضمون هویدا شد:

که روز محنت و غم رو به کونتهی آورد
بسی شکست که بر افسر شهی آورد
چسو التجا به جناب شهنهی آورد

برید باد حسیا دوشم آگهی آورد
به خیر خاطر ما کوش کین کلاه نمود
رسید رابت منصور بر فلک حافظ

طیعت فیض طبیعت اعلی حضرت تبلی انبساط یافت...

یافت، زندگانی را در کامرانی و خودکامگی گذراند. او مردی دوچهره بود. آن روز که بر تخت نشست، زن پنجمین خود را طلاق داد و گفت «بیش از چهار زن در اسلام حرام است»^۱ اما روزی که در تابوت خوابید، بیش از صد زن در «حرمسرا» بر جای هشته بود و هم آن روز که تاج بر سر نهاد منشور آزادی صادر کرد ولی روزی که سر بر خاک نهاد زندانهایش از آزادیخواهان بسته در زنجیر انباشته بود. گفت که غلامان و کتیزان موجود در افغانستان، که یادگار دوره پدرش بود، خرید و فروش نشوند اما امر آزادی آنان را نداد.

او چند مدرسه تأسیس کرد که مهمتر از همه یکی مدرسه سلکی بود به نام «مکتب حبیبیه» و دیگری مدرسه نظامی به نام «مکتب حربیه». مکتب حبیبیه اگرچه بعد از چهارده سال فقط نوزده فارغ التحصیل بکلوریا داشت اما از جهت نهضت‌های نوینی که از این مرکز آموزشی مایه گرفت، خیلی مهم بود. چندین جمعیت کوچک و بزرگی که دست به فعالیتهای سیاسی زدند، افرادشان به نحوی با این مکتب در ارتباط بودند.^۲

مهمترین کتابی که در این دوره و در واقع زیر نظر مستقیم امیر تألیف شد «سراج التواریخ» است که مفصلترین تاریخ افغانستان نوین است. در مقدمه از گفته امیر می آید:

«... فیض محمد کاتب بن سعید محمد معروف به هزاره محمد خواجه را مأمور فرمودم که سرگذشت پادشاهان افغان را کتابی مرتب سازد تا در روزگار یادگار بماند... جزو جزو که از تحریر می برآید خود من شخصاً ملاحظه کرده حک و اصلاح نموده اجازه چاپ را می دهم. هرگاه سهوی ملاحظه شود آن را از باعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند، چه!

زنده جاوید گشت هر که نکونام زیست
کز عشقش ذکر خیر زنده گشت نام را
به راستی «امروز چاپ مجدد سراج التواریخ و پیوست کردن به آن فهرست اشخاص و اماکن و مطالب، و اضافه کردن لوحه کرولوزی یکی از شرایط عمده پیشرفت تحقیقات جاریه تاریخی افغانستان در باره قرون معاصر می باشد.»^۳
از بیست و نه شماره کتاب دیگری که در عهد حبیب الله خان به چاپ رسیده

۱. یکی از تقوای مدعی امیر این بود که به فرمان او «الواح سنگی و تاریخی ثبور و مزارات کابل که نوشته های قرآنی داشت به نام احترام قرآن کریم جمع و حکاکی شد و در سنگفرش و پایه های مسجد عیدگاه به کار برده شد».

۲. میر غلام محمد غبان: افغانستان در سیر تاریخ ص ۷۰۳.

۳. دکتر روان: مقالات محمود طرزی، ص ۸۴۰.

است، پنج جلد تاریخ «محاربه روس و جاپان» ترجمه محمود طرزی است در نزدیک به هزار و پانصد صفحه. این چند کتاب نیز از این دوره یادکردنی است: قواعد سراج در خریداری مال از دول خارجه، سراج ارکان اسلام^۱، سراج الاحکام در چند مجلد بزرگ، سیرت شیخ ابوعلی سینا. «ریاض الالواح غزنه» هر چند در این دوره به چاپ نرسیده اما به امر همین امیر با هنرمندی شیخ محمد رضای خراسانی تألیف و تحریر و ترسیم شده است که در نوع خود اگر بی نظیر نباشد کم نظیر است.

سراج الاخبار و محمود طرزی

برجسته ترین پدیده مطبوعاتی این عهد «سراج الاخبار افغانیه» است که هر ماه دوبار در ۱۶ صفحه بزرگ انتشار می یافت. جنبش اصلاح طلبی و تجددخواهی در افغانستان با همین جریده که محمود طرزی در اکتوبر ۱۹۱۱ بنیاد نهاد، چشمگیر شد و ارج گرفت. این جنبشها در تاریخ اندیشه هایی از این دست، در شرق میانه معاصر و جهان اسلام - چنان که باید - بررسی نشده است.^۲ در این مختصر از گفتگوی کوتاه درباره نقش این جریده و مؤسس و مدیر آن در مبارزه های ضد استعماری و در بیداری و آگاهی مردم و به ویژه در تطور نثر دری گزیری نیست.

در نخستین شماره سراج الاخبار در باب ضرورت و فایده روزنامه در روزگار ما آمده است که: در وقت حاضر، بجز اقوام وحشیه و بدویه، هیچ یک دولت و قومی از هیاتهای اجتماعیه موجود نیست که مالک اخبار نباشد. اخبارها در این عصر به مثابه زبان ملکهها و ملتها است. اخبار آئینه جهان نمایی است که انسان را از احوال جهان باخبر می گرداند. اخبار تیغ عربان برانی است که زبان بدخواهان غلطاندیش و وطن را مقطوع می سازد، تحمل سوز است که انسان در حق خود سخنان راست و دروغ از دور و نزدیک و از خود و بیگانه بشنود و زبان رد کردن و توان دفع کردن آن را نداشته باشد. اخبار معلم ادیبی است که انسان را بدون قید و فشار به تحصیل علوم و فنون، شوق و رغبت می دهد. اخبار گلزار پر از هاری است که هرکس موافق طبع خود گلی از آن برمی چیند. والحاصل از مطالعه اخبار همه صنف مردم مستفید می شوند....

۱. سراج ارکان اسلام که توسط چندتن از علمای دارالسلطه کابل تألیف شده و به تصدیق قاضی نجات بلاد افغانستان (سعدالدین) و نیز به توشیح امیر رسیده است، از نظر سادگی و روانی نثر جالب است «پنج ارکان به طرز لهجه مردم این زمان و ترجمه آسان است که محاوره روان فارسی زبانان دولت علیه خدا داد افغانستان است».

۲. ورنی گربگوریان: مجله مبدل است، شماره تابستان ۱۹۶۷، ص ۳۴۵-۳۶۸ چاپ واشنگتن.

سراج الاخبار کوششی بود در توجیه و جهت بخشی جنبشهای ملیت خواهی و ضد استعماری افغانها. در سرمقاله‌ها سعی می شد تا در مردم علاقه به تغییر و پیشرفت ایجاد شود. بدین منظور با درک عمیق روحیات خوانندگان، نویسنده مقالات را با آیات قرآنی و احادیث نبوی می آراست و با اشعار و گفته‌های بزرگان درمی آمیخت.

هدف جریده از نشر اخبار داخلی تشویق مردم به زندگی عصری بود از انتشار اخبار خارجه، مراد آن بود تا هم مردم افغانستان را از آنچه در جهان می گذرد بیگانه‌اند و هم بیداری و آگاهی افغانیان را به گوش جهانیان برساند. از باب مثال، وقتی خبر توصیه پتر کبیر را در مورد اشغال هندوستان به دلیل اینکه «هند گدما جهان است» نشر می کند، در ضمن آن می نویسد: «افغانستان تا جان داشته باشد هیچ دولت اجنبی را از خاک خود گذر نخواهد داد. پس سیاست خارجی این نامه رد و نفی استعمار بود و تلاش برای آزادی و استقلال»^۱

استقلال و آزادی، بنیان و ایمان این جریده بود. طرزی استقلال را رگ حیاتی دولت خواند و گفت: «سراج الاخبار افغانیه بدون استقلال زندگی نمی خواهد.» او اعتقاد داشت که دولت افغانستان از عهد احمدشاه ابدالی مستقل بوده و مستقل هست و نمی تواند مستقل نباشد، هر چند در واقع استقلال افغانستان اندکی بعد از این اندیشه‌ها و نوشته‌ها عملاً حاصل شد. بدیضسان تمایلات ضد برتانوی سراج الاخبار مشکلات سیاسی بیار آورده بود. آرشیف حکومت برتانوی هند، گواه ناراحتی شدید برتانیه از نشرات سراج الاخبار و آوردن فشار سیاسی بر حکومت افغانستان بود.

حکومت هند برتانوی (به تاریخ ۱۴ اگست ۱۹۱۱) تصمیم گرفت که نخست جلوگیری از ورود سراج الاخبار در هند بی سروصدا ادامه یابد. دوم؛ اقدام آشکاری علیه این جریده به عمل نیاید. سوم؛ تا زمانی که امیر درباره این اقدام چیزی نپرسیده است موضوع با او در میان گذاشته نشود. چهارم؛ اگر کارمندان افغانی چیزی پرسیدند به آنها گفته شود که حکومت هند در این مورد اطلاعی ندارد.^۲

طرزی همیشه از مداخله انگلیسها بیمناک بود و نوشت که: «از اواسط سال سوم تابحال چند بار از طرف حکومت انگلیزیه هند تشبیهات و اقدامات مجذانه در

۱. محمد کاظم آهنگ: سیر ژورنالیسم در افغانستان نشر کومه انجمن تاریخ و ادب افغانستان آکادمی ص ۴۶، کابل ۱۳۲۹.

۲. لودویگ امک: تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال، ترجمه علی محمد زهبا استاد پوهنتون کابل، انتشارات افغان کتاب ص ۱۳۳، کابل ۱۳۲۹.

خصوص قلع و قمع این گرامی نامه از بیخ و بن شده و می شود. حتی در این روزها بعضی مسموعاتی است که سراج الاخبار افغانیه در هندوستان به قرار سابق آزادانه سیر و سیاحت نمی تواند»

محمود طرزی در ضمن مصاحبه سراج الاخبار با روزنامه «ایدوکیت» (جدی ۱۲۹۰) پیش‌بینی کرده بود که انگلیسها در پی برانداختن سراج الاخبار برخوانند آمد، بدین شرح:

ایدوکیت می گوید: «سزاهای افغانستان نسبت به سزاهای عهد کمپنی در هندوستان درباره مطبوعات سخت تر است....»

سراج الاخبار می نگارد: به این فقره «ایدوکیت» در ظاهر حال گویا یک خیرخواهی و رهنمای برای حکومت ما نموده ولی ضمناً حکومت را بر سراج الاخبار بدگمان کردن می خواهند، محر کردن آن را ایما کرده اند.^۱ در تضعیف سراج الاخبار از هر وسیله‌ای کار گرفته می شد. جلوگیری از رسیدن روزنامه‌های خارجی به کابل یکی از این وسایل بود. زیرا در آن زمان یگانه راه رسیدن خبرهای خارجی، جراید خارجی بود. در اثنای جنگ جهانی که یک عده ملت‌های شرقی در آن اشتراک داشتند و مردم تشنه دانستن نتیجه جنگ بودند، حکومت هند برتانوی جراید عثمانی را که از راه بنادر هند ارسال می شد توقیف کرد. تنها جراید هندی به زبانهای انگلیسی وارد و جراید ایرانی از تهران یا مشهد می رسید. بر نشرات هندی نیز سانسور شدید مسلط بود. در سالهای اخیر، جریده چمن چاپ مشهد مورد توجه محمود طرزی قرار داشت اما چمن هم در اثر فشار سیاسی دولت تزاری تعطیل گردید. محمود طرزی، همان سرنوشت را با ایما را اشاره برای سراج الاخبار نیز پیش‌بینی کرد.^۲

ترس روس از سراج الاخبار کمتر از ترس انگلیس نبود. بنابراین در سرزمین تزار

۱. نقل قسمت دیگری از این مصاحبه در حاشیه بی‌مناسبت نمی نماید:

... ایدوکیت می نویسد: «امکان دارد که بعد از چند مدت اخبار جدید کابل آزادی حاصل نماید مثلی که در ایران بعد از حکومت شورایی بر فوج آمده است...»
سراج الاخبار در جواب می نگارد: انعقاد حکومت شورایی ایران برای افغانستان یک نمونه استال نی بلکه یک درس عبرت شمرده می شود. تقریباً چهار سال است به غیر از خرابی و زلزله هیچ نمره‌ای از آن آزادی دیده نشده، هیچ یک اثر ترقی در ملکشان پیدا نشد. آشغال‌های تعرض دولتهای اجنبی را نتیجه بخشید. اگر این‌گونه افکار راهی می اساس در افغانستان سرایت کند بغیر از محو و بس‌نشان شدن افغانستان از صفحه کائنات دیگر هیچ نتیجه نخواهد بخشید. قلمی که در این‌گونه فساد و فتنه صرف تخریب نماید، دشمن ملت و وطن خواهد بود. الحمد لله قلمی که سراج الاخبار از آن می‌برآید عاشق وطن و محب ملت است.

همچون قلمرو انگریز، از ورود این اخبار جلوگیری شد. جریده سراج الاخبار که مکتب جدیدی در ادب اجتماعی کشور گشود و راه نشرات تازه ادبی و سیاسی را با درپچه‌ای از زندگی جهان نوین بر رخ خوانندگان باز کرد گاه‌گاه از هرج و مرج اداره داخلی نیز انتقاد می‌کرد. لهذا به زودی مرکز علمی آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان کشور گردید. البته جریده که در یک محیط مطلق العنانی شدید زبر نظر مستقیم دولت منتشر می‌گردید، نمی‌توانست با استبداد و روش شخصی امیر تماس بگیرد. بنابراین برای بقای خود او را ستایش می‌کرد و برای دلخوشی او گاهی جنبشهای دموکراتیک ترکیه و ایران را نیز یاد می‌گفت.^۱ در نتیجه انتقاداتی بر او وارد می‌آمد که خودش آن را بدینسان بازگو می‌کند: بعضی در افراطم کوشیده، مرا شیطان، فسادپیشه، فتنه‌انگیز، جنگ‌پسند، امن‌ناپسند، دشمن دوستان و دوست دشمنان می‌پندارند... گاهی، بانگهای مرا به بانگ «شزیه» تطبیق دادن خواسته، بعضی کلیله دمنه خوانان زمان که از احوال جهان، تنها همانگونه سیاستها را آموخته و پسندیده‌اند، از قوه به فعل آوردن آن را به چارچشم انتظار نگران می‌باشند....

بعضی، در تفریطم کوشیده، مرا به خوش آمدگویی و تملق جویی، مداحی، ناحق‌گویی و حق‌پوشی متهم نموده می‌گیرند: اخبار آن است که آزاد باشد و هر چیزی را آزادانه بگوید. از مظالمها، رشوتها، ناحق‌ها، غدرها، غبن‌ها، خرابی‌ها، ویرانی‌ها، ضرورت‌ها و چه‌ها و چه‌ها بحث کند....

اهتمام محمود طرزی در «جراغ پیامهای افغانی» به زبان و ادبیات تا بدانجا بود که برنامه‌ای طرح کرد و از نویسندگان کشور خواست با جریده همکاری نمایند، بدین شرح:

۱- اقسام شعر؛ در هر موضوعی که باشد. شعرها از مردم خود وطن باشد، خواه از شعرای گذشته و خواه از شعرای حال.

۲- اقسام نثر؛ مکتوبهای ادبی، علمی، اجتماعی و مقاله‌های ادبی که موضوعش عالم طبیعت باشد.

۳- ضرب‌المثلها؛ به هر مضمونی که باشد.

۴- فقرات حکمت‌آمیز مانند فقرات گلدسته حکمت و بعضی فقرات لطیفه‌آمیز با نزاکت.

۵- به لهجه و شیوه اقوام مختلفه وطن عزیز ما؛ مثلاً به لهجه هزاره‌گی، پنجشیری، کاپلی، قندهاری، هراتی، اوزبکی و غیره و به لهجه افغانی اقوام مختلفه.

۶- فقرات تاریخی عبرت آمیزی که مختصر و مفید باشد و به تاریخ افغانستان تعلق داشته باشد.

استعمال زبان گفتار در نوشته

نخستین بار محمود طرزی، این بحث را در سراج الاخبار مطرح کرد که چرا ما همان طور که سخن می‌گوییم ننویسیم؟ خودش این تجربه را کرد اما چنانکه انتظار می‌رفت به مخالفت برخورد. یکی از نویسندگان به امضای «پرشان» که ظاهراً عبدالهادی داوی بوده است در آن باب نظر مخالف خود را به سراج الاخبار نوشت: (جناب داوی به جای اینکه نوشته را همرنگ گفته نمایند، به طوری که می‌نویسند، حرف می‌زنند یعنی لفظ قلم) طرزی به تفصیل پاسخی داد که خلاصه‌اش این است:

... هر قوم از خود جداگانه سخن گفتن دارد. سخن گفتن هر ملت خصوصیت علیحده دارد.

ما هم فارسی می‌گوییم، مردم ایران هم فارسی می‌گویند. اگرچه در لغات و کلمات هردو فارسی یک چیز است ولی «لهجه» و «شیوه» این هردو فارسی آن قدر از همدیگر دور افتاده‌اند که هیچ مشابهت به هم نمی‌رسانند.^۱

اریاب عقول ملت‌های زنده مترقیه این عصرهای اخیر، درخصوص اصلاح زبان‌های ملتی خودشان کوشش‌های زیادی به کار بردند و از نتیجه آن بررسی کامیابی‌ها دست یافتند.

هرگاه زبان تحریری یک ملت چیزی باشد و زبان سخن‌گفتنشان چیزی دیگر، آیا در مابین علوم و فنون - که نتیجه تحریر است - و زبان مکالمه‌شان بیگانگی پیدا نمی‌شود؟ می‌شود. چون این مقابرت در مابین سخن تحریری و سخن گفتگویی پیدا شود ترقی علمی و ادبی آن زبان محدود می‌ماند. چون خوب تدقیق کنید «نوشته» را بجز همان گفتگوی زبانی دیگر چیزی نخواهید یافت.

تصور فرمایید: می‌خواهید با یک دوست خود در یک خصوصی گپ بزنید، این «گپ زدن» چنان خواهد بود؟ هیچ شبهه نیست که در اثنای گفتگو فرهنگ و قاموسی در میدان نخواهد بود که شما هر کلمه را به آن تطبیق داده بگویید. قواعد

۱- به بیان زبان‌شناس دستوری، استاد نکوت سعیدی «دربی و تاجیکی و فارسی که سه لهجه عوامی جغرافیایی یک زبان است. از نگاه ساختمان اصلی، اصوات، کلمه‌ها و جمله‌ها، فرق اساسی و کلی ندارد اما از رهگذر برخی خصوصیات صوتی، استعمال و تلفظ کلمه‌ها و پارای ساختمانهای نحوی، از یکدیگر فرق دارد» (دستور زبان معاصر دری، انتشارات دانشگاه کابل، میزان ۱۳۲۸، ص ۱۳۸).

صرف و نحو فارسی، هر دم، در پیشگاه، ملاحظه شما نخواهد آمد که شما به آن قواعد و ضوابط، تطبیق قول نموده مکالمه کنید. بنابراین مجبور هستید که به همین زبان و شیوه و لهجهٔ مروجی وطنی خود حرف بزنید تا دادوستد مدعای خود را کرده بتوانید....

رای عاجزانهٔ من همین است که تا می‌توانیم تحریر و تقریر خودمان را به هم نزدیکی بدهیم. یعنی باید هر آن چیزی را که می‌خواهیم به زبان بگیریم، همان چیز را عیناً به قلم هم گفته بتوانیم. کلمات: گرمباس، ترقاس، گرم گرم، ترق ترق، و امثال آنها را به کمال آزادی و به صورت فراوان در تحریر استعمال باید کرد.

تا کلمات عوام - عامیانه - زبان ملت در تحریرشان استعمال نشود، آن زبان را، وسعت و فراخی حاصل نمی‌شود، و برای اصطلاحات و استعارات زبان علم و فن حاضر، کلمات و لغات پیدا نمی‌شود. اما این را آسان نباید پنداشت. بسیار زحمت و خواری می‌خواهد. اروپاییان با سعی‌ها و کوششهای بسیاری که از عصرها کردند بر این فکر خود کامیاب شدند. در زبانهای شرقی از یک عصر به این طرف تنها زبان ترکی عثمانی توفیقی یافته است در این وقتها ادبای عرب نیز در این خصوص بسیار کوششها کرده‌اند تا زبان خودشان را با تحریرشان یکسان ساخته‌اند....

محمود طرزی توسط سراج الاخبار و کتابهای خود خاصه «روضهٔ حکم» و «از هر دهن سخنی» ادبیات ترک و عرب و از راه ترجمه‌های ترکی، ادبیات بعضی از زبانهای اروپا را به خوانندگان خویش معرفی کرد. نخستین مترجم ناولهای اروپایی او بود. ما نمونه‌ای از نوشته‌های او را دربارهٔ زبان فارسی در این مجموعه آورده‌ایم که نخستین سخن را در این باب - شصت سال قبل هم گفته است.

طرزی، پدر نثر معاصر ما، در سراج الاخبار «نگارش ساده و علمی را وارد زبان دری کرد. سبک انشای نو را در سن داد. زبان عامیانهٔ دری مردم را در نوشته آورد. تحقیقاتی در تاریخ و ادبیات افغانستان کرد و در ضمن تحقیقات ادبی از زبان دری و تکامل آن در افغانستان بحث به عمل آورد. آثار طرزی گرچه از حیث لفظ و ادب متوسط است اما از نظر معنی و مضمون حق تقدم در دورهٔ تجدید ادبی افغانستان دارد که تا جنبش چند سال اخیر و بازگشت به سبک نثر کلیل و دمنه و بیبھی نثر ما را تحت تأثیر دارد.»^۱

۱. محمد حیدر زوبل: نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان از نشرات ریاست مستقل مطبوعات، کابل، ۱۳۳۷، ص ۵۰.

همکاران سراج الاخبار

سراج الاخبار گذشته از محمود طرزی، که جریده را اداره می‌کرد، و سرمقاله‌ها را می‌نوشت و غالب مطالب دیگر را ترجمه و تحریر می‌کرد، نویسندگانی دیگر نیز داشت که یادی از آنان در اینجا واجب می‌نماید.

نخست؛ مولوی عبدالرؤف مدرس مدرسه شاهی که مردی عالم بود. نخستین بار نشر جریده را همو پیشنهاد کرد و منظوری گرفت و بنام «سراج الاخبار افغانستان» به انتشار آن پرداخت (۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۳) اما به شماره دوم نرسید تا آنکه شش سال بعد، از نوبه نویسندگی طرزی آغاز یافت.

سخنی از این مولوی: «... آنان که قرآن را هادی خود نموده باشند قرآن نیز خود را به ایشان می‌نماید و اخذ فوائد از آن می‌توانند کرد»

عروس حضرت قرآن حجاب آنگه براندازد

که دارالملک ایمان را سجد بیند از غوغا

عجب نبود اگر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم ناینا

از زبان معارف ترجمان والد ماجدم روحی فداه وقتی شنیدم که یکی از عرفای علما در نماز تراویح قرآن را تلاوت می‌نمود و معانی جدیدی بر وی فیض می‌شد. تا اینکه تفسیر کاملی را از همان معانی تألیف نموده و گویا آن معانی محض در وقت نماز تراویح فیض شده بود...» (سال سوم، شماره ۲ سراج الاخبار، مقاله باب التفسیر).

دوم؛ عبدالرحمن لودی، محرر سراج الاخبار که به سوی امیر حبیب‌الله خان تیراندازی کرد و گرفتار آمد و به زندان افتاد اما کشته نشد. زبانهای عربی، اردو، ترکی و انگلیسی می‌دانست. در زبان دری نویسنده و شاعر مبتکر و مستقلاً بود. تحصیلات رسمی او در لیسه حبیبیه تا درجه رشديه بود. شرح حال رجال عمده اداره عصر خود را نوشته بود که از دست رفته است. در عهد امانی به سفارت فوق‌العاده افغانستان در شوروی رسید و مقامات دیگر یافت. در سال ۱۹۳۰ در ۳۷ سالگی گلوله باران شد.^۱

نمونه نثر لودی: «... نصرانیانی که چندصد سال قبل از علم و عرفان و تهذیب و تمدن هیچ وقوف و آگاهی نداشتند و مانند وحوش و سباع در یادهای و صحراها می‌زیستند و بدون بت پرستی پابند دیگر مذهب نبودند، اکنون هر فردشان علم و هنر و صنعت و حرفت را مالک گردیده است انجنیرها (مهندس‌ها) کان‌شناسها، دکترها،

موجدین و مخترعین، دارند دیگر اقوام را به صنایع و دستکارهای خود محتاج ساخته‌اند و اکثر حصص کره زمین را نه تنها به استعمال قوه حریه خود بلکه به بهانه ترقی دادن تجارت و صنعت خود متصرف گردیده‌اند. تنازعات و محاربات ممالک غیر را در حضور خودها تصفیه می‌نمایند. بر معاهدات و مسالمت‌نامه‌ها، موافق افکار و مطابق آرای ایشان امضا کرده می‌شود. یک طرف تجویز «امن عمومی» را در عالم انسانیت قرار می‌دهند و دیگر طرف هنگامه‌های فتنه و فساد را برپا می‌نمایند....»

(مقاله ترقی بر کدام چیز مبتنی است؟ سراج‌الاخبار سال ۳ شماره ۸).

سوم؛ عبدالهادی پریشان، سپس داوی، که با عبدالرحمن لودی در اداره سراج‌الاخبار رقیب همدیگر بودند. داوی نویسنده حساس و شاعر دردمند بود. از منظومه‌های مشهور او «بلبل گرفتار» بود. در عهد امانی مدیر جریده «امان افغان» شد و به مقامات بلندی رسید چون سفارت فوق‌العاده به دربار بخارا، وزارت مختاری افغانی در لندن و وزارت تجارت.

در طول این دوره داوی به حیث یک آزادیخواه وطن‌پرست و اصلاح طلب احترام شد. در سال ۱۹۳۰ به سفارت افغانی در برلین رفت ولی به زودی استعفا کرد و برگشت و در ۱۹۳۳ بندی سیاسی شد و ۱۳ سال در زندان ماند. چون از حبس رهایی یافت شکسته شده بود. از مبارزات سیاسی دست کشید و از مأمورین عالیرتبه دولت شد. چند دوره رئیس مجلس اعیان بود، هنوز در قید حیات است.

نمونه نثر داوی «... ما در دنیا زنده می‌گردیم اما آنها ما را از مرده بدتر پنداشته در خانه‌های خود بر طبق رضای خود، ممالک ما را تقسیم می‌کنند. ما چون گله‌ایم، نصارا، قصاب. به سبب خودبینی و خودپسندی خود به چنگشان افتاده‌ایم. می‌بینند که ما در غمگساری برادران ساعی نیم یک حصه ممالک ما را در ید تصرف خود در آورده، کلیساها می‌سازند - آه بر این حمیت....»

امروز نظرشان بر ایران افتاده است، زیرا دانسته‌اند که در این ایام از همه بیشتر شکار ایران آسان است. ایران میان‌روم و افغانستان است، چون آنرا فرو برند، افغانیان و ترکان را از هم جدا نموده آخر در میان خود تقسیم نموده اسلام و اسلامیان را مضمحل می‌گردانند - خاکم به دهن». سراج‌الاخبار سال ۳، شماره ۶، رساله عبرتنامه)

چهارم؛ علی احمدخان (متولد ۱۸۸۳) دو سال نامش در سراج‌الاخبار «سرنگران جریده» ثبت است. او تحصیل یافته موریه هند بود. زبانهای انگلیسی، اردو و پشتو را خوب می‌دانست. در سال ۱۹۰۵ ایشک آفاسی ملکی شد. در عهد امانی به وزارت داخله رسید. شوهرخواهر شاه امان‌الله بود. در دوره اغتشاش به توپ پرانده شد.

اعلامیه‌ای به تحریر و امضای او، که ایشیک آقاسی (شاه‌غاسی) حضور بود، در سراج‌الاجبار زیر عنوان «برطرف شدن سیاه‌چاه و اشکنجه و عذابها» چاپ شده است که در آن آمده است:

«سیاه‌چاه - آیا آن بنای دهشت‌افزا چه نوع بود؟ و باشندگان آن دوزخ دنیوی چه‌گونه در آن مقام منحوس زیست می‌نمودند؟ لازم شد مختصری از حالات منحوسیت سیاه‌چاه و بود باش آن زندانیان دوزخ نانی بیان کنیم. این زندان موسوم به سیاه‌چاه از سالهای ماضی و زمان سلطنت سلاطین سابقه بوده است. از جمله این بناها یکی در بالاحصار دارالسلطنه کابل بود و یکی در بلخ و یکی در هرات.^۱ سیاه‌چاه بالاحصار کابل، در جوف یک پشته خاکی به طرز گنبد ساخته شده بود. بدون روزنه‌ای که در سقف آن به سطح پشته موجود بود، دیگر منفذی نداشت. زندانیان را که در آنجا می‌بردند از همان روزنه به ذریعهٔ ریمان فرود می‌آوردند. نان و آب که از برای زندانیان آن محبس داده می‌شد، از همان روزنه بود. بالای روزنه، خانه‌ای بود که در آن نفری عسکری محافظ آنها بودند. این خانه، دهن روزنه را پوشیده بود. آن زندانیان از روزی که داخل سیاه‌چاه می‌شدند الی زمان ممات نه از تابش آفتاب عالم‌تاب، خبر داشتند و نه از پرتو ماهتاب، البته از روح‌افزایی نسیم بهره‌یاب بودند و نه از پذیرایی و دلجویی دوستان قدیم کامیاب. روز و شب در آن ظلمت‌کده به هزار رنج و تعب به‌سر می‌بردند. از کثرت رطوبات و خرابی هوا به اندک فرصتی بی‌حس و حرکت گردیده معیوب می‌شدند. بارنگهای باخته و دل‌های گداخته محبوس و از لذات دنیوی مأیوس بودند...»



امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۹۱۹ نیمه شبی در شکارگاهی به دست قاتل ناشناسی از پای درآمد و پسرش امان‌الله خان پادشاه افغانستان شد. (او نخستین شاه سلسلهٔ محمدزائی است. فرمانروایان پیش از او «امیران» بودند) چند روز پس از آن، سومین جنگ افغانستان و بریتانیا در گرفت تا استقلال افغانستان شناخته شد. شاه امان‌الله غازی بعد از تصفیهٔ حساب با دولت انگلیس مشغول اصلاحات داخلی

۱. هرات زندانیان از بناهای عجیب است که در هیچ شهری زندانی به آن وسعت و ظلمت دیده نشده. بحتمل کک و شش سی ساله و چهل ساله در سیاه‌چاه آن پانده (بحرالفراید ریاضی هروری ج ۱۳۲۰) سیاه‌چاهای کابل و هرات با اقسام شکنجه‌های: رلجکا، غره بفر، زولاه، قین و فانه، تیل داغ، قطع اعضا، بیدارخوانی دادن، کورکردن، برچه پک، چاندعماری، غرغره، ذبح کردن، سنگسار، توپ‌بستن، توسط درختها پاره کردن و غیره کشور را به طور بی‌سابقه‌ای زیر کابوس وحشت قرار داده بوده. (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۵۳).

گردید. هر چند در مرحله اول توفیق‌هایی یافت اما سپس در اثر تضاد درونی دولت^۲

۱. شاه امان‌الله خان از آغاز سلطنت خود با روشنفکران از در سببیت و همدردی وارد شد. او همهٔ محبوسین سیاسی و مشروطه‌طلب را از زندانهای بدر آزاد ساخت و روشنفکران دیگر را در امور دولت شرکت بخشید. در نخستین قانون اساسی افغانستان که در دورهٔ او تدوین شد به صراحت آمده است که: «حزب شخصی از هرگونه تعرض مصون است. هیچ‌کس بدون امر شرعی و نظامات مقتضیه و مجازات نمی‌شود. شکنجه و انواع زجر ممنوع است. کاذبانهٔ افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی دولت بایند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند. در افغانستان اصول اسارت باطل و موقوف است. امنیت و ارزش این مواد قانونی در آن بود که در عمل مورد تطبیق قرار داشت و از لوث و مردم‌فریبی و کذب و نفاق مبرا بود چنانکه مراسم مذهبی و تکیه‌گاههای پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد و برندگان هزارهٔ مبروت دورهٔ امیر عبدالرحمن خان از برذگی نجات یافت.

افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹۹۴

۲. یک نمونه از این تضادهای درونی دولت، اختلاف نظر صدراعظم عبدالقدوس خان با وزیر امور خارجه محمود طرزی بر سر مشروطیت بود. نامهٔ ۲۶ سرطان ۱۲۹۹ صدراعظم به عنوان دو روحانی به نام (شمس‌المصباحی سجده‌ای و برادرش نورالمصباحی) این اختلاف را تیکو نشان می‌دهد. نسمتی از آن نامه چنین است: «... اینک شمه‌ای از نظر خود را به واسطهٔ آن جنابان خلاصه می‌نمایم: نصاباً در مورد مسلمانان دو نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگری با تم و فریب. از حملهٔ اول ملت و دولت را در حساب می‌گیرند و در حملهٔ دوم شخص شاه در نظر است که ملت را به گردن دولت می‌اندازند و نتیجهٔ آن هم (اصول مشروطیت) است که سیزده سال پیش (پاریس) از آن ذکر کردیم و گفت: مشروطیت در ترکیه و ایران به سببی مستحکم شد که مردم لذت آزادی چشیدند. بودند و اما در افغانستان، برعکس ترکیه و ایران، مشروطیت لغری نداد. برای ویرانی این دولت کدام سردار نامدار با ملای بیرق‌دار و با خان با اعتبار به کار است. من می‌دانم که برای دولت انگلیس قوت حمله و حواله شمشیر بالای ملت و دولت افغانستان نماند، و آنچه مانده فریب است که عبارت از «مشروطیت» است و علاج آن این است که: از طرف شرع امور مشروطه‌طلبان را بید و واجب‌القتل دانست و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدید دست و آستین بالا نمود. خواستیم که در قندهار نیز تبیین علوم جدید را جاری نصابم لیکن به حکم شرع باید میکروب «مشروطه» از این برده شود. از آن است که از علمای اینجاسازی نمود و جوامع گرفتیم و به غرض استحضار شما فرستادم اگر لازم بدانید تقدیم حضور نموده دوازده این «فریب» را بند نماییم...»

علمای مذهبی قندهار استغای صدراعظم را به تفصیلی که در نامه بدان اشارت رفته است جواب گفته و در آن نوشته بودند که «... اقسام سلطنتیها را که در مباحث تحریرات موصوله مجتلاً نشان داده شده است، چهار قسم نموده‌اند:

۱. استبداد ۲. مشروطه ۳. جمهوری ۴. بلشویکی. پس مشخص سؤال این است که از اقسام ابرمه کدام آن مشروع و معقول و مفید و کدام غیر معقول و غیر مشروع و مضر است... خلافت برای استواری دین است... انتخاب خلیفه و نصب امام واجب است. شرایط خلافت بدین ترتیب است: تخلیه مسلمان، عاقل، بالغ، مرد، آزاد، بی‌تاء، شوال، گویا، شجاع، صاحب رأی، مجرب، عادل، مجتنب از کبایره، با مروت، فایم و مجتهد باشد. شخص جامع این صفات مستحق خلافت است و اگر غیر جامع باشد، انتخاب کنندگان او عاصی هستند. شرعاً و عقلاً همین یک قسم خلافت و امامت است که اتباع قانون آسمانی و اجرای قواعد سیاست‌نهی در افراد بشر است. و بانی اقسام هرچه باشد سیاسی و باطنی، مشروطی و یا جمهوری، بلشویکی و یا منشویکی و غیره و غیره که اساس آنها بر غیر ناموس الهی و قانون محکم آسمانی باشد... مرده العقل والشرع می‌باشد...»

علمای مذهبی قندهار با این جواب خود گرچه رژیم مشروطه را طرد کردند، با وجود این از دادن فتوای مبنی بر تلخ و قبح مشروطه‌خواهان چنانکه صدراعظم می‌خواست - مبرا زنده. این علما سه ماه پیش از این، هم فتوای در مورد شیعه‌مذهبان افغانستان داده و در آن گفته بودند که: «مردم نزل‌باش به قبله نماز می‌خوانند و تلاوت قرآن می‌نمایند و کلمهٔ شهادت بر زبان جاری می‌دارند. لهذا احکام ملت بیضا این است که اینها همه مسلمان و اهل ایمان و جاپزبانهٔ شهادت و انکاح می‌باشند. و در حقن دماء و حفظ ناموس و اموال فرقی بین ما و ایشان نیست و آنچه در تاریخ ۲۸ شعبان سنه گذشته (اشاره به نزاعی که هنگام جنگ استقلال بین سنی و شیعه شهر قندهار به وسیلهٔ عمال خارجی به وقوع رسیده بود) ستروخ و ظهور یافت از نهب و قتل و غارت همه خلاف شرع و ناجایز است و مرتکب آن لایق زجر و سبب است. آنچه از روی کتب مذهبی حنفی ملاحظه شد به مرض عرض رسانده شد. (مضای ۲۴ نفر مدرس، ۷ نفر قاضی و مفتی و ۳۰ نفر سید) (افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار، ص ۸۲۱-۸۰۹)

و بی‌کفایتی مأمورین که هر امر حیاتی و مهندسی را با رشوت خواری و خیانت آلوده می‌کردند و هر حرکت مترقی را به شکل مستکرمی تمثیل می‌نمودند و نیز در اثر توطئه‌های استعمار و دسایس ارتجاع ناکام شد.

در دورهٔ امان‌الله خان مدارس ابتدایی و عالی چندی تأسیس شد. یکی از این مدارس زیر نظر استادان فرانسوی بود و دیگری زیر نظر معلمان آلمانی و سومی زیر نظر استادان انگلیسی و هندی. صدها شاگرد افغانی در ممالک شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا و ترکیه به هزینهٔ وزارت معارف مشغول تحصیل گردید و چند تن از دختران افغانی جهت تحصیلات عالی به ترکیه اعزام شد. سیزده جریده و مجله به مصرف دولت در کابل و ولایات انتشار یافته که از آن جمله بود:

۱. امان افغان به مدیریت عبدالهادی داوی و سپس به مدیریت میر سید قاسم خان.

۲. معرف معارف (بعدها آئینه عرفان) به مدیریت هاشم شایق افندی.

۳. ستارهٔ افغان به مدیریت میر غلام محمد غبار.

۴. ارشادالنسوان به مدیریت و سرمحرری روح‌افزا.

۵. نسیم سحر به مدیریت احمد راتب که از نظر نثر ادبی ممتاز بود.

۶. انیس به مدیریت و صاحب امتیازی محی‌الدین انیس (نسیم سحر و انیس) جراید شخصی و آزاد بودند، یعنی غیر دولتی.

از کتابهای درسی دورهٔ امنی تألیفات قاری عبدالله مرحوم در بحث ما از اهمیت خاصی برخوردار است. بدین نامها: قرائت فارسی برای سال چهارم و پنجم ابتدایی، منتخبات ادبیه برای سال اول مکاتب رشديه، قواعد فارسی اول رشديه، اصول انشا برای صنف پنجم ابتدایی، قرائت فارسی برای پنجم نسوان.

از دیگر کتابهای این دوره، نخست از دورهٔ ده‌جلدی «تاریخ ملل» باید یاد کرد که ترجمهٔ سید رضا علی‌زاده است. بدین عنوانها: «ژاپونیان، کوره‌یائیان، چینیان، فرانسویان، آلمانیان، انگلیسیان، ایتالیان، خیره و بخارا.

دیگر شعرالعجم جلد اول و پنجم ترجمهٔ انصاری و جلد چهارم ترجمهٔ کشکی (جلد سوم را در دورهٔ بعد، سرور گویا ترجمه کرد) و تحفة الامان فی سیرة النعمان ترجمهٔ برهان‌الدین کشکی و راهنمای قطغن و بدخشان تنظیم و تألیف کشکی.



نمونه‌ای از نثر (پنجاه سال قبل) پابان دورهٔ شاه امان‌الله و استیلای حبیب‌الله (که خود را «خادم دین رسول‌الله» خواند و پس از مرگ به «بچه سقو» معروف شد) در

دست است. به قلم یک افسر تحصیل کرده در فرانسه (محمد یعقوب خان). بخشی از آن، از کتاب مستطاب سعید فقید، سیدنا و غباره در اینجا نقل می شود:

... سکوت و ظلمت برین قبرستان وسیع حکمفرماست. این سکوت و ظلمت لایتناهی به قدری وحشت آور است که آلام دیگری در برابرش ناچیز است. ترس و وحشت سرایای ما را فرا گرفته. بدگمانی و بدبینی بالای سر ما سایه افراشته. دیگر از سایه خود بیمناک و از برادر خود بدگمانیم. همه از هم و با هم رنج می بریم. همه از هم و باهم می ترسیم. همه از هم و باهم فریاد می کشیم. همه از هم و باهم ناراضی ایم. همگی از هم متنفر و بی زاریم ولی همگی باهم این جهنم واقعی را به وجود آورده ایم.

راستی و درستی، وطنخواهی و نوع پروری کلمات متداوله ماست، ولی در عمل جز ترس و کینه و رنج و بدبختی حاصلی نداریم. آنچه در محیط ما وجود دارد برای تشدید شکنجه و افزایش رنجهای ماست. علمای اعلام از عمل نیک محرومند. پاسبان دزد است. قاضی، راشی است. دولت هم دشمن جان ماست. فرهنگ کانون جهل و فسادگشته و عدلیه مرکز ظلم و قساوت. همه می دانیم و همه آهسته این قضایا را صحبت می نماییم. با وجود آن با متعالمان و ملانمایان احترام می گذاریم. از پاسبان می ترسیم. به قاضی التماس می کنیم، از دولت انتظار شفقت و مساعدت داریم و برای دفع ظلم به حکومت پناه می بریم. اما احترام ما به عالم نمایان، ترس ما از پلیس، التماس ما به قاضی، دادخواهی ما به حکومت و عدلیه همه ریاکاری و دروغ است، و دعای علماء، تحقق پلیس و عدالت قاضی از آن دروغتر است.

دروغ هیزم آتش جهنم ماست. دروغ ماده اولیه این کارخانه رنج و عذاب است. دروغ محصول تمام نشدنی این مزرعه آفت و الم است. آری دروغ تخم پر حاصلی است که لاینقطع در سرزمین بلا کاشته شده و میوه آن بر خرمن کینه و عداوت، تفر و بدبینی افزوده می رود. دروغ کانسرت شیاطین و آهنگ عزایی است که در سرتاسر این قبرستان نواخته می شود. دروغ سرود جهنمیان است.

زندگی ما چیست؟ در میان شعله های جهنم می خندیم، گریه می کنیم، می ترسیم، مأیوسیم، امیدواریم، می روییم و نمو می کنیم. گل می دهیم

ویژمرده می شویم، لیکن لهیب این آتش سوزنده ما ابدی است. مگر
نسلهای آینده ما نیز در این جهنم برای ابد خواهد سوخت؟
اصلاً زندگی ما به معنی حال وجود ندارد. زندگی ما به فردا حواله
می گردد و ما به فردا علاقه مندیم. فردایی که امروز نمی شود و در پی خود
فردای دیگری دارد. با وجود آن این فردا مرجع امید ماست. فردا آهنگ
یکنواخت و تنها آهنگ امیدبخش است که در سرتاسر جهنم ما طنین
می اندازد. فردا سرور دایمی ماست. فردا نان خواهیم خورد. فردا دفع
ظلم خواهد شد. فردا آلام و مصایب ما کمتر خواهد شد. فردا دژخیمان ما
دست از شکنجه و تعذیب ما خواهند کشید. فردا صدای شلاقی که
استخوانهای ما را خورد می کند شنیده نخواهد شد. ما منتظران این فردا
استیم....

هر سطری از این نوشته، شامل یکی از مواد قانون جزایی ماست. در
این کشور «حرف بد» جزء جنایت است، لیکن «عمل بد» مباح است. در
اینجا همه کارهای بد عملی می شود بدون آنکه حرفی از آن به زبان آورده
شود و کلیه حرفهای خوب زده می شود بدون آنکه ذره ای عملی گردد.
ندای فضیلت و تقوا از زمین به آسمان می رود، ولی فضیحت و رسوائی از
در دیوار می بارد. راستی و درستکاری اولین الفبای درس مکاتب است.
ولی این نخستین دروغ و نادراستی است که به اطفال ما تعلیم داده
می شود. قهقهه ما زهرخندی از بغض و عداوت است که به هر طرفی
متوجه گردد، چون شعله آتش، سوزنده و کشنده است. منظره بدبختی
و بینوایی دیگران سبب نشاط ماست. گرچه ظاهراً باچهره معصوم
و غمناک می گویم: آه بیچاره، اما در باطن موجی از مسرت آتش سعیت
درونی ما را تسکین می نماید. اینجا سرزمین عجایب و اسرار است.
مادامی که سر دیگری را از بدن جدا می نمایم، با آهنگ پدرا نه می گویم:
میازار مسوری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است



در گفتگو از چگونگی سیر تحول نشر دری در افغانستان امروز از انجمنها
و نشریه هایی که در این کار سهم ارزنده داشته اند باید یاد شود. نخستین گام را در این
راه - پس از سراج الاخبار - مجله تحقیقی «علمی، ادبی، اجتماعی و تاریخی» (کابل)

برداشت که از سوی «انجمن ادبی» انتشار می‌یافت.

انجمن ادبی در سال ۱۳۱۰ شمسی تأسیس شد. مرامنامه این انجمن در نخستین شماره کابل انتشار یافته و در هدف انجمن گفته شده است: توحید (یکسانی) املا و انشا و اسلوب، تثبیت اصول تنقیط و افعال، وضع و توحید اصطلاحات علمی، مراد و مکاتبه با ادبا و صاحبان ذوق ادبی در داخل و خارج کشور، تعیین حدود برای القاب و عنوانهای رسمی و خصوصی.»

ناشر در مقدمه مرامنامه در باره وضع موجود ادبیات می‌نویسد:

مملکت عزیز ما در مرور زمان و طی حوادث و انقلابات روزگار چنان به فقر ادبی گرفتار گردیده است که نه از اساس علوم و قواعد ادبی ازمنه گذشته این سرزمین علم و ادب، جز اندکی، باقی مانده است و نه شیوه ادبیات عصری در ادبیات موجود آن تطبیق شده است. و بدین‌گونه بحران ادبی محیط علم و ادب و وطن را استیلا کرده است.

باز در همین شماره می‌خوانیم:

ادبیات امروزه مملکت بی‌نهایت معیوب و مضحک است... اسلوب ادبای متقدم با اسلوب عصری‌نما به طور ناقص آمیخته شده. لغات، کلمات، جملات و مصطلحات مخصوص زبان اجنبی داخل زبان و تحریر فارسی کوهستانی افغانی گردیده است. در صورتی که غالب اینها در زبان فارسی و طی کلمات صحیح و مترادفی داشته و از قرنها مانوس و مستعمل بوده است. اغلاط صرفی، نحوی، لغوی و املائی زبان امروز ما را آشفته و پریشان ساخته است. باید لغات بی‌لزوم اجنبی نفی و تبعید شود. آنچه قبول می‌شود تابع قواعد خود زبان گردد. زبان و قلم عوام به هم نزدیک، بلکه یکی شود. قواعد زبان تقریباً به اصول مغرب‌زمین تدوین و لغات وطنی جمع شود. اغراقهای گذشته و وهشیات بی‌فایده دور شود. سلاست و روانی کلام و انشا معمول گردد...^۱

انجمن ادبی که با چنین آرزوهای سرشار از ادب‌دوستی و میهن‌پرستی و با عزم استوار آغاز به کار کرد، با تلاش پی‌گیر چندین ساله به چنان توفیقی دست یافت که سالها بعد ناقدی در باب پیروزیهای آن نوشت:

انجمن ادبی با داشتن بزرگترین فاضلان و عالمان و نویسندگان و شاعران و اهل هنر مملکت، کانون فعالیت‌های فرهنگی گنت و مجله وزین و زیبای

«کابل» برای ده سال چه از نظر طباعت و صحافت و چه از نظر مطالب و مضامین عالی ادبی و تاریخی و تحقیقی و ذوقی و هنر عکاسی و نقاشی، رشک دنیای فارسی زبان بود.^۱

بعد از انجمن ادبی نوبت به انجمن تاریخ می‌رسد: نشریه انجمن تاریخ (جز افغانستان که به زبان انگلیسی و فرانسوی نشر می‌شود) آریانا است که اینک سی و پنج ساله می‌شود. (فهرست بیست و پنج ساله آن در شماره چهارم سال بیست و ششم چاپ شد و نگارنده ترتیب کرده بود).^۲ در اساسنامه انجمن تاریخ افغانستان که در سال ۱۳۲۷ ترتیب یافت آمده است که مرام انجمن تاریخ افغانستان تحقیق و تتبع در مسایل تاریخی و ثقافتی و هنری قرار ذیل است:

- تدوین یک دوره مکمل تاریخ افغانستان.
- تتبع و تحقیق در زمینه‌های باستان‌شناسی و هنری و ادبی، جغرافیایی، ثقافتی و غیره.

- جمع و نشر اسناد، وثایق، مدارک و متون خطی و غیر خطی.

- شرح حال و کارنامه‌های رجال.

- تحقیق در فلکلور و جمع‌آوری معلومات مربوط به رسم و رواج و افسانه‌ها و داستانها و ادبیات عامیانه.

- قایم کردن روابط با مؤسسات فرهنگی و مراکز علمی.

- انتشار نتایج تحقیقات و تتبعات به صورت نشریه‌های موقوته (مجله آریانا -

مجله افغانستان) و نشریه‌های غیر موقوته به صورت کتب و رسایل و غیره.

انجمن تاریخ در مدت سی و هفت سال بیش از یک صد جلد کتاب و رساله چاپ کرده است. این رسایل و کتب، یا متون تاریخی است که نسخه‌های خطی آن به دست آمده و طبع شده است یا آثاری است که از طرف اعضای انجمن تاریخ یا مؤلفان دیگر تألیف گردیده و یا از زبانهای خارجی ترجمه شده است. فهرست ۸۶ جلد از این آثار در شماره اسد و سنبله ۱۳۴۷ آریانا ثبت است. برای نمونه از چند اثر نام می‌گیریم:

۱- تاریخ افغانستان قبل از اسلام تألیف احمد علی کهزاد و محمد عثمان صدقی در دو مجلد.

۲- تاریخ افغانستان بعد از اسلام تألیف عبدالحی حبیبی جلد اول.

۱ محمد حیدر زوبلی: نگاه‌ها به ادبیات معاصر در افغانستان، ص ۱۶ و ۶۹.

۲ این فهرست بطور کامل جهت استفاده پژوهشگران در شماره پنجم مجله «سراج» چاپ گردید. (سراج)

۳- طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی.

۴- طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (هر دو ترتیب و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی).

۵- پادشاهان متأخر افغانستان تألیف میرزا یعقوب علی خانی.

۶- عروج بارکزائی ها ترجمه پژواک و صدقی.

۷- افغانستان در قرن نوزدهم تألیف سید قاسم رشتیا.

۸- سلطنت غزنویان تألیف خلیل الله خلیلی.

در باب مرام نشراتی «آریانا» نگارنده که پانزده سال قبل افتخار خدمتگزاری آنرا به نام مدیر-داشت، چنین نوشت:

... مهنامه آریانا که از انجمن تاریخ افغانستان منتشر می‌گردد خدمت به تاریخ وطن و حفظ ارزشهای ملی را بر عهده دارد. پس مرام آریانا خلاصه می‌شود در «نشر آثار و مآثر پیشینیان» بدین توضیح: میراث پدران عزیز است، هرچه که باشد. از فرسوده عصایی که پیر ظهیری را بشناساند و پشمیته قبایی که یادآور صافی طیتی باشد تا به تاج و نگینی که تساجداران و گردن فرزان را باز شناساند و زره و جوشنی که تناوری و توانایی جنگاوران را نماید. شکسته سبویی که از آن بر لب آریایی جرعه‌ای سوما رسد تا آن دسته کوزه‌ای که دیدن آن در دست نگار خراسانی، خیام را آن سان به وجد آورد و سانگین می‌میده‌ای که روزی بر شور و شوق زنده دلان دیار لایخوار افزود. توتی‌یی که از چنگ چنگیان بامیان به چنگ افتد و زرین بیکری که ما را به یاد سگاوندیان افکند. عاج و شیشه‌ای که عظمت بگرام را به خاطر دهد و زیبا مجسمه‌ای که از جیره‌دستی هنروان گندها را نمایندگی کند. پاره آجری که از تن ویرانه ستوپه یاران و پیروان فیلسوفی روشنگر جدا شده باشد. تصویری که اهل فن از بررسی و تحقیق در آن به چگونگی اندیشه‌های سمج‌نشینان بامیان کهن پی توانند برد. سوخته‌چوبی که بیان دارد چه آتشی در کار بوده که کلبه و کاشانه یا کاخ شاهانه‌ای را از دیار ما نابود کرده است. سکه زنگ آلوده‌ای که کنج‌کاویهای عالمانه باستانشناسی از دل زمین بیرون می‌آورد یا گاو آهن دهقان ساده‌ای به تصادف بدان برمی‌خورد. آتشی که اجاق بهدینان تخار و جز آن را گرم و روشن کرد و از آن جز مثنی خاکستر بر جای نیست و نشانه‌ای که از ستایش مردمان کاپیسی در برابر مهر

درخشنده حکایت کند همه و همه برای مجلهٔ آریانا «موضوع بحث» تواند بود....

هر سنگی که به دست پدر تراش خورده و مشت خاکی که در کف او خستی شده و اندر بنایی بکار رفته، نگه‌داشتنی و دوست داشتنی است. سمند اندیشهٔ همکار آریانا جولانگاه بسیار پهناور دارد. او می‌تواند از قله‌های شامخ بام دنیا تا اعماق غارهای طبیعی و مصنوعی هزار سم و شمشیر غار و همانند اینها بتازد. و از آنچه می‌بیند و می‌شنود سخن گوید. در این نامه هم از برج و باروی دژهای استوار غور تو ان گفت و هم از سنگ‌نشته‌های گل‌اندود گور.

سرودی که ریشیان فرزانهٔ باختر با ترنم آن به نیایش آفریدگار جهان پرداخته یا در اصلاح حال معتقدان خود کوشیده‌اند. نغمهٔ دل‌ویزی که پیروان حکیم بزرگوار بلخ را بدان آهنگ پرستش یزدان پاک بوده است. غزلی که همشهریان مولوی را به رقص آورده و چکامه‌ای که پیرهری به آوای آن پای کوبیده است و دست‌افشانده. نقشی از کاروان حله که از سیستان باز گشته. نظمی از نامه‌های گمنامی که حکایت‌گردان زابل و کابل فریاد آرد. بیتی صوفیانه که هم‌میهنان بزرگ ما در گوشه و کنار کشور با آن شبها تا سحر سر در جیب مراقبت و تفکر فرو برده‌اند. افسانه‌ای که خردمندی یا خیال‌پردازی ساخته و پروردگان این آب و خاک قرن‌ها بدان دل داده‌اند. قصهٔ دلدادگیها و دلبرها، قصهٔ پیروزیها و شکستها، قصهٔ جشنها و سوگواریها و هرگونه قصه‌ای که از زنده‌داریها و مرده‌داریهای گذشتگان این مرز و بوم بدست آید، مورد توجه دقیق قرار می‌گیرد....

* * *

انجمن «دائرة المعارف آریانا» در سال ۱۳۲۷ تأسیس شد.

نخستین مدیر «دائرة المعارف آریانا» میر علی اصغر شعاع بود. او در مقدمهٔ نخستین مجلد این دائرة المعارف که در هزار صفحه انتشار یافت، نوشت که این مجلد به همراهی و معاونت یک دسته جوانان عالم و فضیلائی متبع و فقهای متبحر ترجمه، تحریر، تدوین، اصلاح و تردیف شده است. او ضمناً آرزو کرد که اشتباهات و نقایص این چاپ در طبعی دیگر برطرف گردد و به اصلاح و تکمیل آن کوشیده شود و افزود که اگر چاپهای اول دائرة المعارف بریتانیکا را با پانزدهمین طبع آن مقایسه کنیم از هر جهت فرق فاحشی در آن می‌بینیم.

تأثیر آریانا دائرة المعارف در پرورش و تکامل نثر درى، خاصه نثر علمى چندان برارزش و ستودنى است که هرگز فراموش نتواند شد. در این دوره کتاب که در طى ۲۰ سال (از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۸) در شش مجلد بزرگ منتشر شده و بیش از پنجاهزار صفحه را در بر گرفته است دهها پزشک و مهندس و استاد دانشگاه و دانشمند روحانى و متخصصان رشته‌های گوناگون علمى و محققان و نویسندگان مباحث تاریخی و اجتماعى و ادبى و سیاسى و حقوقى و اقتصادى همکارى داشته‌اند. ذکر جمیل این خدمتگزاران دانش و ادب و فرهنگ و هنر فرض ذمت هرکسى است که به سیر تحول نثر درى در افغانستان اشارتى دارد.

نویسندگان دائرة المعارف، در جلد اول، اینانند:

احمد على كهزاد	برهان‌الدین کشکی	حبیب‌الله فرح
خلیل‌الله خلیلی	سید احمد شاه‌هاشمی	سید قاسم رشتیا
سید مسعود پوهنیار	سید وحدت شاه	شاه عبدالله بدخشی
عبدالباقى لطیفی	عبدالحق بیتاب	عبدالرشید لطیفی
عبدالحکیم رستاقی	عبدالرحمن محمودی	عبدالروف بینوا
عبدالغفور برشنا	عبدالقدیر شهاب	عبدالوهاب شهاب
علی احمد نیمى	غلام جیلانى جلالی	غلام صفدر اعتمادی
قاری عبدالله	محمد ابراهیم خلیل	محمد ابراهیم صفا
محمد خالد روشان	محمد رسول وسا	محمد روحی
محمد سرور جويا	محمد عثمان صدقی	محمد قاسم واجد
محمد قدیر تره‌کى	محمد نبی	میا حسین مجددی
میرامان‌الدین انصاری	میر علی اصغر شعاع	میر غلام محمد غبار
میر محمد صدیق فرهنگ	میر نجم‌الدین انصاری	هاشم شایق

در جلد دوم این نامها زیاد شده:

غلام حسن مجددی	محمد ابراهیم عقیقی	محمد سرور گویا
محمد کبیر لودین	میر آقا حسابی	میر علی اکبر سجادی

و در جلد سوم این نامها:

احمد جاوید	خال محمد خسته	سید مبشر طرازی
عبدالحق واله	عبدالغفور روان	فیض محمد ذکریا
محمد حسین بهروز	محمد عارف غوثی	

و در جلد چهارم این اشخاص افزوده شده:

احسان الله رشتیا	اسماعیل مبلغ	بلبل شاه شجاع
حبیب الله بهجت	سردار محمد منگل	سید شریف شرف
ضیا احمد ذهین	عبدالحی حبیبی	عبدالظاهر سامی
عبدالنفور احمدی	عبدالتبی منصورى	عبدالواحد سرابی
علی رضوی	علی محمد زهما	علی محمد شنواری
عنایت الله انور	ماگه رحمانی	محمد حکیم ناهض
محمد حیدر ژوبل	محمد رحیم الهام	محمد رفیق حبیبی
محمد زمان طاهری	محمد صادق فطرت	محمد صالح
محمد علی میوندی	محمد موسی شفیق	محمد قاسم فاضلی
محمد نبی کهزاد	مهتدی فرخاری	میر حسین شاه

و در جلد پنجم این نویسندگان نیز نوشته دارند: (در مجلد ششم اسم دیگری اضافه نشده است).

احمد شاه جلال	اختر محمد خوشبین	برات علی تاج
خواجہ داود شاه عینی	عبدالحکیم شرعی	عبدالعزیز دانشیار
عبدالعظیم توفیق	عبدالعظیم کریم	غلام محمد دستگیر
غلام جیلانی معلم	محمد انور رسام	محمد یعقوب واحدی
محمد یوسف روشن فکر	محمود تره کی	میر محمد حسین هدی
نظام الدین تہذیب	وحید الله منصورى	

یکی دیگر از نشرات یادکردنی، مجلهٔ ادب است که از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کابل نشر می‌شود. فهرست ۱۹ سالهٔ این مجله که از طرف آقای عبدالرسول رهین به ترتیب موضوعی الفبایی و نیز به ترتیب الفبایی نام نویسندگان تهیه شده و از همان مؤسسه به نام (مقالات مجلهٔ ادب فهرست نویسنده و موضوع ۱۳۵۰-۱۳۳۲) انتشار یافته است. موضوعات ذیل را در بر می‌گیرد: «اجتماعیات، اخلاق، ادبیات (تاریخ، ادبیات - عامیانه) املا، انشا، باستان‌شناسی، پارچهٔ ادبی، تاریخ، تصوف، تعلیم و تربیه، تقریظ، جغرافیه، خطابه، داستان، داستان کوتاه، داستان نویسی، دستور زبان، دین، روان‌شناسی، معما، معماری، منطق و هنر».

مجلهٔ (عرفان) را به هیچ روی نباید فراموش کرد که نشریهٔ وزارت معارف (اکنون وزارت تعلیم و تربیه) است و ماهانه انتشار می‌یابد. مسایل تربیتی و آموزشی در صدر مقالات آن جای دارد و در باب فرهنگ و تاریخ و ادب گفتارها و جستارهای

با ارزشی چاپ کرده است.^۱

مجله ماهانه علمی، ادبی، تاریخی و اجتماعی هرات، یکی دیگر از مجله‌های معتبر است که در سال ۱۳۲۷ تأسیس شد و در چند سال اول انتشار خود از اعتبار خاصی برخوردار بود. مرام آن در ضمن مقاله‌ای در دو اصل خلاصه شده «که اولش حفظ و توسعه محیط ادب و نگارش است و دومش عمل ایقاپ و اتبناه عواطف و احساسات مردمی».

از دو مجله هفتگی «ژوندون» نشریه روزنامه انیس و «پشتون زغ» نشریه رادیو کابل، نیز باید نام برد که در رواج نشر ایداعی سهم بسیار دارند. پس از دو روزنامه معروف انیس و اصلاح، نقش چند روزنامه غیر دولتی در تطور نشر دری و تغییر طرز تفکر خوانندگان آن نشریه‌ها از یادبردنی است چون ندای خلق، وطن، انگار، افغان ملت، خلق، پرچم، شعله جاوید، افکار نو، ترجمان و چند نشریه دیگر. نمونه‌ای از نشر طنز آلود هفته‌نامه ترجمان که ده سال قبل نوشته و نشر شده است در اینجا نقل می‌شود:

آزادی، برادری، برابری

گوش شیطان کر، چشمش هم کور، در سرزمین پیشرفته ما اگر به علت بدبینی مفرط مانوسندگان منفی‌باف، بعضی از امور غیر ضروری و غیر حیاتی مثل کار و صنعت و زراعت و تجارت و حفظ الصحه و مسواد و امثال آنها - با وصف اینکه در کمال خوبی و فراوانی وجود دارد - به نظر نمی‌رسد، سه رکن مهم خوشبختی یک جامعه یعنی آزادی، برادری و برابری تا آنجا که دلتان بخواید، در هر گوشه و کنار حتی در کوچه پس‌کوچه‌های دهات دوز افتاده هم موجود است و هم در کمال وضوح به چشم می‌خورد به طوری که هیچ آدم چشم‌داری نمی‌تواند انکار کند.

در این مملکت، آزادی آن چنان حکمفرماست که هرکسی می‌تواند بدون ترس از بازخواست، در خانه خود از شوری یا بی‌تسکی شوربا ایراد بگیرد و تنه اولادها را به آوردن اناغ تهدید نماید.

۱ از آریانا و ادب و عرفان - این سه مجله تحقیقی تاریخی و ادبی و تربیتی - بارها در مجله سخن در ردیف مجله‌های دانشگاهی و پژوهشی به نیکی یاد شده و از این ذکر خبرها، در آن سه مجله، سپاسگزاری شده است.

در این کشور رسوم برادری به طوری رعایت می شود که کارفرما خود را برادر کوچک کارگر محسوب می کند و آقا پیش از نوکر خود دست به سفره دراز نمی نماید و همه مردم اختلافات قومی و محلی و زبانی و غیره را یک سو گذاشته، باهم آهنگی تام در جستجوی نان به یک راه روانند.

در این سرزمین حس برابری بدانگونه در رگ و ریشه مردم جای گیر شده است که همه افراد در حقوق و وظایف ملی باهم برابر می باشد البته می دانید که مقصود از برابری، برابری در حقوق و وظایف است نه در ثروت و مالکیت... بلی مقصود از برابری، برابری، در حقوق و وظایف است که -گوش شیطان کر- همه ما از مزایای آن برخوردار هستیم و به قدر سرسوزنی هم شکایت نداریم.

فی المثل، در قسمت حقوق ماوی، هیچ کس به هیچ صورت نمی تواند انکار کند که از قاچاقبر زیر دار گریخته یا دزد سرگردنه گرفته تا حاجی آقای قائم اللیل و صائم النهار و مأمور عالی رتبه وزارت، همگی بدون استثنا می توانند، داوطلب وکالت ملت شوند و اگر بخت یاری کرد، خود را برای خدمت به کشور و جامعه چهارسانه بیمه نمایند....



به اعتقاد گروهی، ما از روزی که استقلال خود را باز یافتیم، اصالت زبان خود را نیز باز یافتیم. زبان الهام بخش پیشینیان بزرگوار خود را و زبان استوار و سخته دوره های سامانیان و غزنویان و تیموریان را و زبان بلخیان بزرگ چون پورسینا و شهید و بوشکور و دقیقی و مولانا و دانای یمگان را و زبان رودکی و بوریحان را و زبان مختاری غزنوی و جلی و پیر هرات و حکیم غزنه و بوالفضل بیهقی و بونصر مشکان و ربیعی پوشنگی و واعظ کاشفی و ملامسکین و جمعی کثیر دیگر و زبان «دری راه راست» را. و کاش چنین بودی!

از اوایل دوره معاصر، در هر گوشه و کنار افغانستان گویندگان و نویسندگان آگاه از نوبرداز با ذوق و پرشور و محقق به کار دانش و ادب و تاریخ پرداخته اند که از آن میان برخی روی در نقاب خاک کشیده اند و برخی دیگر زنده هستند و از تحقیق و تألیف و نگارش و ترجمه و تدریس و راهنمایی باز نایستاده اند و به تعقیب آنان نسل جوان معاصر پا به عرصه وجود گذاشته اند که در عین آنکه راه گذشتگان و پیران خردمند و دانش پژوه خویش را با بزرگداشت و قدردانی از آنان می پیمایند، کارهای

آنان را تکمیل می‌کنند و متوجه ابتکار و نوآوری نیز هستند.^۱

نثر امروز دری جلوه‌های گونه‌گون و ابعاد گسترده دارد. همچون: مکتوبها و رسایل و فرمانهای رسمی و دولتی، نگارشهای استدلالی (نثرهای علمی و فلسفی) نثر تاریخی و تراجم احوال، قصه‌های دراز و قصه‌های کوتاه، حکایت‌های اخلاقی، حکایت‌هایی که از زبان حیوانات و پرندگان گفته می‌شود و حکایت‌های عامیانه، مقامه، مناظره، شرح حال خویشتن و سفرنامه. همچنین داستان یا ناول یا رومان (به مفهوم غربی آن). داستان کوتاه، مقاله ادبی (که به داستان کوتاه اندکی مشابهت دارد) نمایشنامه، شرح حال نویسی به مفهوم غربی آن) یادداشتها و خاطرات، نقد و تبصره، پارچه‌های ادبی یا نثرهای شاعرانه، نوشته‌های اجتماعی و سیاسی، نگارش به زبان عامیانه و محاوره، نگارشهای طنزآمیز و انتقادی دارای مفاهیم جدی، نگارشهای روزنامه‌ای و انواع گوناگون ترجمه از زبانهای مختلف شرقی و غربی^۲، و نثری که نوعی خاص از اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی نو زمان را بنا بر باورداشت هواداران آن جز در واژه‌ها و تعییرات ویژه آن به نیکویی و روشنی بیان توان کرده، چنانکه اهل بحث را خشنود گرداند و پسند افتد. نثری نیز داریم که آن را بعضی از جوانان خاصه در نقدهای ادبی به کار گیرند که مشخصات خاص خود دارد. بعضی از این انواع نثر در گذشته‌های دور و نزدیک نیز بوده است و برخی از پدیده‌های خاص دوران معاصر است.

در هریک از این انواع نثر گروهی قلم زده‌اند و آثاری پدید آورده‌اند که آن آثار را باید دید و خواند و قصه آن در جای خود باید گفته آید. اما اگر قرار باشد فهرستی از نامهای نویسندگان چند دهه اخیر به ایجاز هرچه تمامتر ترتیب گردد، می‌توان صورت ذیل را ترسیم کرد:

شهره شاکه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- کسانی که تحقیقات تاریخی و ادبی کرده‌اند
قاری عبدالله ملک الشعراء، صوفی عبدالحق بیتاب، هاشم شایق افندی، نجیب‌الله توروایانا، میرغلام محمد غبار، احمد علی کهزاد، حافظ نورمحمد کهگدای، عبدالحی حبیبی، محمد کریم نژیی، غلام جیلانی اعظمی، غلام جیلانی جلالی، احمد علی درانی، خلیل‌الله خلیلی، عبدالروف فکری، سید قاسم رشتیا، علی احمد

۱- پروانه نکبت سعیدی، منهای قدیم فارسی، نثر فارسی دری، مقدمه از انتشارات دانشکده ادبیات کابل

۲- همانجا.

نعیمی، عبدالروف ینوا، سرور گویا اعتمادی، محمد عثمان صدقی، سید ابراهیم عالمشاهی، دکتر عبدالغفور روان فرهادی، دکتر احمد جاوید، محمد حیدر ژوبل، میر حسین شاہ، محمد حسین بہروز، رضا مایل ہروی، عزیزالدین وکیلی، عبدالعلی شایق، عبدالکریم احراری، خال محمد خستہ، علی اصغر بشیر، محمد نسیم نکھت سمیدی، محمد رحیم الہام، سرور ہمایون، عتیق اللہ معروف، شاہ علی اکبر شہرستانی، احمد علی محبی، علی احمد جلالی، عاطفی، عبدالقیوم قویم، دکتر محمد یعقوب واحدی، دکتر اسد اللہ حبیب، محمد انور نیر، محمد اعظم سیستانی، دکتر سید مخدوم رہین، دکتر محمد سرور مولائی، دکتر محمد حسین راضی، دکتر قیام الدین راہی، دکتر وفائی، دکتر بنووال، جلال الدین صدیقی، حسین نایل، حیدر لہیب، محمد آصف فکرت، نیلاب رحیمی.

۲- نویسندگان مباحث سیاسی و اجتماعی

محمود طرزی، محی الدین انیس، عبدالہادی داوی، محمد صدیق فرہنگ، عبدالحکیم طیبی، محمد ہاشم میوندوال، علی محمد خروش، سرور جوہا، برات علی تاج، دکتر عبدالرحیم محمودی، عبدالحمید مخمور، فیض محمد انگار، ببرک کارمل، سلیمان لایق، باری شفیعی، عبدالحکیم شرعی، سلطان علی کٹمند.

۳- نویسندگان فلسفہ

صلاح الدین سلجوقی، محمد ابراهیم صفاء، دکتر سید بہاء الدین مجروح، غلام صدق پنجشیری، علی محمد زہما، محمد اسماعیل مبلغ، محمود فارانی، واصف باختری.

۴- نویسندگان رمان و نمایشنامہ و ناول و داستان کوتاہ:

رشید لطیفی، محمد یوسف آئینہ، محمد حسین غمین، ابراهیم رجائی، محمد اعظم عیدی، محمد موسی نہمت، محمد موسی ہمت، عبدالرحیم سرخوش، سراج و ہاج، رشاد وسا، حبیب اللہ بہجت، دنیا غبار، ملالی موسی، کریم روہینا (و نیز نویسندگانی کہ در این مجموعہ قصہ ہایشان آمدہ است).

۵- روزنامہ نگاران و مترجمان

محمد قدیر ترہ کی، سید فقیر علوی، محمد قاسم واجد، محمد ابراهیم عباسی،

محمد علم غواص، محمد شفیع رهگذر، عبدالحمید مبارز، محمد خالد روشن، صباح‌الدین کشککی، سید شفیع راحل، محمد کاظم آهنگ، غلام حضرت کوشان، محمد یونس حیران، سرشار شمالی، میر نجم‌الدین انصاری، میرامان‌الدین انصاری، غلام علی آئین، بشیر رفیق، محمد حسین هدی، امین برین و گروهی دیگر.^۱

ناقدی صاحب‌نظر سی سال قبل نوشت که ادبیات مملکت مراحل ذیل را طی می‌کند: اول: دوره مجامله و مداهنه و مدیحه‌سرایی با اسلوب ترجمه تحت‌اللفظی از السنه بیگانه.

دوم: دوره عصبیت ذوقی و تعصب خشک حسی با اسلوب مخلوط نیمه قدیم و نیمه جدید.

سوم: دوره آغاز انتقاد علمی و اجتماعی، اسلوب نسبتاً ساده‌نویسی جدید که هنوز در مرحله تولد و نشو و نما است.^۲ و امروز با امید به آینده درخشان توان گفت که ادبیات ما به سوی کمال پیش می‌رود.

ناقد دیگری نوشته است که خصوصیت نثر عصر حاضر افغانستان از یک طرف تمایل به روانی و سادگی و دوری از «صنایع لفظی» است و از طرف دیگر ظهور افکار نوین موجب برآزندگی نثر گردیده است امروز نوشته‌ها به فهم مردم نزدیکتر شده می‌رود. اما پیشرفت روزنامه‌نویسی و بازار گرم نوشته‌ها دو صدمه بزرگ بر ادبیات وارد نموده است: یکی این که نویسندگان دیگر، آن دقت و توجه گذشتگان را در نوشته‌های خود ندارند و بنابراین اکثر نوشته‌ها در جراید و مجلات، سست و پرغلط است. و دیگر این که زیاد شدن رشته‌های گوناگون علوم، لغات و مفاهیم جدیدی را هر روز طوری در زبان وارد می‌کند که برای یافتن و برگزیدن معنی دقیق لغات و ترکیبات و تعبیرات و اصلاحات مجاللی کمتر یافت می‌شود. بعضی از نویسندگان از سر تفنن به استعمال کلمات خارجی قلم گشوده‌اند و بعضی از مترجمان هم در اثر ضعف علمی و نیز برای آسان شدن کار، صورت تلفظی کلمه‌های خارجی را در

۱. «فهرست کتب چاپی دری در افغانستان» تألیف حسین نائل از انتشارات انجمن تاریخ مکتبی است برای نمایاندن کتابهایی که در افغانستان به چاپ رسیده است. در آن می‌خوانیم که «از هنگام ورود مانین چاپ به افغانستان تا امروز یعنی در ظرف قریب یکصدسال تعداد کتابهای مطبوع به زبان دری در داخل کشور بدون کتب درسی و قوانین و پامنلها نخمین به دو هزار عنوان بالغ می‌گردد و این فهرست تعداد ۱۲۰۰ کتاب از فرآورده‌های فکری نویسندگان و مترجمان و شاعران و وطن را احتوا می‌کند».

بی‌گمان، این اثر که با دقت و بصیرت کامل تدوین گردیده است، همه دری‌زبانان را سودمند است و برخورداران را بسیارگزار مؤلف خواهد ساخت. (سخن: شماره ۵ و ۶ دوره ۲۶، ص ۶۶۰).

۲. میر غلام محمد غبار: تاریخ ادبیات افغانستان ص ۳۳۲.

نوشته‌های خود می‌آورند. گاهی هم طوری بی‌دقتی دیده می‌شود که جمله‌های خارجی در زبان ترجمه وارد می‌گردد و این خود یکی از خطرهایش این است که بر نویسندگان دیگر تأثیر می‌گذارد.^۱

۱. محمد عثمان صدقی: سیر ادب در افغانستان (اجمال نظور ادبی در عصر حاضر) - سلسلهٔ نشرات انیس حمل ۱۳۴۰ ص ۳۲-۳۱.

در باب ترجمه و طریق جلوگیری از به‌کار بردن کلمات خارجی در زبان فارسی نقل نظر استاد پیش‌کسوت و آگاهی در اینجا مناسب می‌نماید که نزدیک به هفتاد سال قبل در سراج‌الاکابر افغانی نوشت. یعنی محمود طرزی که در این رساله بارها از او یاد شده است:

«چیزی که بر خود این مدیر عاجز، در خصوص ترجمه به تجربه ثابت گردیده این است: مترجمی که می‌خواهد از زبان غیر به زبان خود چیزی ترجمه کند، شرط اعظم آن همین است که اول اصول تحریر و انشای زبان خود را به درجهٔ اعلیٰ بداند. یعنی همان‌که امروز می‌گوییم: دستور زبان و آیین نگارش» بدون تردید مطالعهٔ مستند در آثار استادان مسلم زبان را می‌توان بر این: «شرط اعظم» افزود که غالب مترجمان ما کمتر به آن التفات و عنایتی دارند.

محمود طرزی از خطر هجوم واژگان بیگانه آگاه بود و نوشت که:

«از دخول کلمات و لغات اروپایی - اگر ادبای شرف به خود بیایند و یک چارهٔ قبل از وقوع نیندیشند - هیچ زبان شرقی رهایی نخواهد یافت. خلاصی اگرچه سراسر ممکن نیست، ولی تعدیل و اصلاح و آسانی بخشیدن ممکن است. و آن به هیچ صورت نمی‌شود، مگر که هر قوم و ملت، انجمنهای لغوی، مانند «انجمن لغوی مصر» تشکیل نمایند و ادبا و علما و ارباب قلمشان در آن خصوص مذاکره و مبادلهٔ افکار نمایند. یک چاره‌ای که برای آسانی تحریر زبان فارسی وطنی خود اندیشیده‌ایم همین است که کلمات و لغات عوامی وطنی خود ما را در نوشته‌های خود بسیار کنیم. زیرا ما برای بسیار چیزها در فارسی فصیح خود، کلمه‌ای در مقابل یک لفظی که از زبان بیگانه در زبان ما داخل شده است پیدا نمی‌کنیم. حال آنکه عوام، معنی آن را در میدان خودشان با از روی کیفیت آواز آن، یا از شکل و هیئت آن می‌دانند و نامی برای آن کلمه پیدا می‌کنند. لهذا آن کلمات را استعمال کردن لازم است.»